

## به مناسبت پنجاهمین سال تأسیس "سازمان جوانان مترقی"

### و آغاز فعالیت‌های جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید)

سازمان جوانان مترقی منحصیث اولین تشکل انقلابی پرولتری بر مبنای خط ایدئولوژیک-سیاسی (م-ل-ا) بتاريخ (13) میزان سال (1344) خورشیدی توسط تعدادی از روشنفکران مترقی کشور بر هبری فقید رفیق اکرم یاری ایجاد گردید. این سازمان بر اساس ضرورت تاریخی به منظور رهبری مبارزات آزادی خواهانه و مترقی توده های خلق و با الهام از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین، تشکیل گردیده و برای اولین بار در تاریخ افغانستان روشنفکران مردمی مبارزات توده های خلق را در پرتواندیشه های انقلابی پرولتری رهبری کردند. قبل از این تاریخ مبارزات آزادیخواهانه و مترقی توده های خلق توسط اندیشه های بورژوا- دموکراتیک نوع کهن رهبری می شد.

#### پیشینه جنبش بورژوا- دموکراتیک در افغانستان:

با نگاهی مختصر به تاریخ معاصر این سرزمین، افغانستان از سال (1839) میلادی تا سال (1919) تحت سلطه استعماری دولت بریتانیا قرار داشت و توده های خلق از ستم استعماری و ستم و استبداد طبقه فئودال که سردر آستان استعمار فرود آورده بودند، رنج می کشیدند. با آنکه خلق آزادی خواه افغانستان در دور مبارزات مسلحانه بر ضد ارتش نیرومند و مجهز امپراتوری استعمار گرانگلیس با رشادت و شجاعت جنگیدند و ضربات سهمگین نظامی بر آن وارد کردند؛ اما شاهان و شهزادگان خود فروخته تمام دست آوردهای مبارزات آزادی خواهانه و ضد استعماری توده های خلق را در جهت تأمین منافع خاندانی خود و طبقه فئودال و تاجر دلال را به معامله گذاشته و هدر دادند. سلطه طولانی استعمار و امپریالیسم و استبداد و ستم و استثمار نظام فئودالی، جلور شد بورژوازی ملی (صنعتی)، و رشد فرهنگی خلق را عمداً سد کرده و خلق کشور را در گرداب ظلمت جهل و بی فرهنگی نگهداشتند. استعمار گران انگلیس دروازه های کشور را به روی کشورهای خارجی مسدود کرده و روابط خارجی کشور را شدیداً تحت کنترل داشتند. در حالیکه در آن شرایط، با اثر پیروزی انقلابات بورژوائی در اروپا و جامع سرمایه داری بوجود آمده و علوم و صنایع و تکنالوژی با سرعت در حال رشد و انکشاف بوده و در مناسبات جهانی، سرمایه داری رقابت آزاد وجود داشت. ولی مردم افغانستان نه تنها از فراگیری فرهنگ جدید و دسترسی به نوآوریهای علوم و تکنالوژی بی بهره ماندند که از آموختن سواد نیز قهرامحروم ساخته شدند. در دهه هفتاد قرن نهم افکار ترقیخواهانه بورژوازی از طریق سید جمال الدین "افغان" به طبقه بالای جامعه از جمله امیر شیرعلیخان انتقال یافت و او یک برنامه اصلاحی را به امیر شیرعلیخان ارائه داد که با تضعف اراده و فرار امیر شیرعلیخان از کشور امکان عملی شدن را نیافت. روابط و مناسبات فئودالی با اقتصاد عقبمانده دهقانی و شبانی و روابط تجارتی در سطح محدود و اکثر آجنس به جنس با کشورهای هممرز در منطقه محصور بوده و استعمار گران انگلیس مانع هرگونه رشد بورژوازی ملی در کشور می شدند. بقول غبار- افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول-: "در دوران حکومت امیر عبدالرحمان خان زمینه تبارز بورژوازی در بخش تجارت آماده گردید و تجارت رشد نمود. اما کثرت تولیدات انگلیسی که بطور روز افزون در افغانستان سرازیر میگردید پیشه وری و صنایع را بطرف ورشکستگی سوق نمود و مانع انکشاف صنایع ملی گردید. در تجارت کشور را خواران و معامله گران هندی نقش بارزی داشتند. امیر عبدالرحمان نماینده های تجارتی در مشهد و پشاور و قونسل در کراچی جهت حمایت از تجار مقیم ساخت و در داخل از تجار حمایت کرد و با استقرار امنیت عمومی تجارت انکشاف نمود، شهر هارونق گرفت و بازار داخلی بسویه سراسری کشور بمیان آمد. صنایع دستی و پیشه وری با اثر تقاضای بازار دوباره احیاء شد. تولیدات فابریکه حربی کابل و فابریکه چرم گری ورشته های فلزکاری و ساختن سامان چرمی به اثر حمایت دولت انکشاف نمود". لیکن در دوران عبد

الرحمان استبداد وحشیانه قرون وسطائی و اختناق مسلط بوده و فرهنگ سیرقهقرائی داشت و امکان کمترین فعالیت سیاسی برای روشنفکران آزادی خواه و میهن دوست و توده های مردم وجود نداشت. لیکن در اوایل قرن بیستم در دوران سلطنت حبیب الله بورژوازی کشور عمدتاً در بخش تجارت از رشد نسبی برخوردار گردید. و تهداب معارف و "فرهنگ جدید" در سطح بسیار محدودی اساس گذاشته شد و آن عبارت بود از: تاسیس لیسه حبیبیه و چندین باب مکتب ابتدائی و نشر جریده سراج الاخبار.

مردم آزادیخواه افغانستان در سال ( 1919 ) با مبارزات استقلال طلبانه در جنگ سوم علیه ارتش امپریالیسم بریتانیا دلاورانه جنگیدند و با شکست ارتش انگلیس سلطه استعماری آنرا بر انداختند و استقلال کشور را حاصل کردند. خلق افغانستان در آن شرایط مانند سایر خلقها و ملل از بند رسته در جهان خواهان آزادیهای سیاسی و پیشرفت و ترقی در همه عرصه ها بودند. از همان روز اول اعلام استقلال روابط افغانستان با کشورهای غربی و اتحاد شوروی سوسیالیستی از مبارزات آزادی خواهانه مردم افغانستان علیه استعمارگران انگلیس حمایت کرده و استقلال کشور و آزادی مردم افغانستان را از زیر سلطه استعمار تبریک گفته و آماده هر نوع کمک و همکاری برای مردم افغانستان در پیشرفت و ترقی شان گردید. با آنکه امان الله خان شخص ترقیخواه بود اما بنا بر ماهیت و خصلت طبقاتی اش از روابط گسترده با کشورهای غربی خودداری می کرد. از اینرو طی ده سال حکومتش روابط فرهنگی بین افغانستان و کشورهای غربی در سطح محدود باقی ماند و توجه امان الله خان بیشتر بجانب کشورهای امپریالیستی غرب بود. در زمان حکومت امان الله خان رفورم انکشاف سرمایه داری تسریع گردید و شرکتیهای تجاری تأسیس شدند و تجارت رونق یافت؛ فابریکه های چرمگری، گوگردسازی، نساجی، نختابی، باروت سازی، صابون سازی، عطریات، پنیر و مسکه سازی، تیل کشی، نجاری، بیخ سازی و غیره تأسیس شدند. مردم ما با کسب استقلال و آزادی، خواهان پیشرفت و ترقی و توسعه معارف و رشد و ترقی فرهنگ بودند و به همین جهت از رفورمهای دولت در عرصه های مختلف حمایت کردند. در آن زمان تجارت رونق گرفت و زمینه برای رشد و توسعه اقتصاد در عرصه صنعت تا حدی آماده گردید. امان الله خان در پنج سال اول سلطنتش توجه نسبتاً جدی به تطبیق برنامه های رفورمیستی و رشد و ترقی کشور داشت؛ اما در پنج سال دوم آن بنا بر خصلت طبقاتی اش و اعمال فشار نیروهای ارتجاعی فئودالی بیشتر بفرک حفظ قدرت خاندانی و طبقاتی اش بود تا پیشرفت و ترقی کشور. از اینرو او اقدامات اصلاحی عمیق در جهت تلاشی نظام فئودالی که زمینه را برای پایه گذاری و رشد صنعت مدرن و رشد تولیدات صنعتی در کشور آماده می کرد، انجام نداد. او عمدتاً در صدد جلب سرمایه گذاری کشورهای امپریالیستی برآمد و این حرکت در ماهیت چیزی جز مساعد ساختن زمینه برای ورود سرمایه های امپریالیستی نبود که موجبات وابستگیهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی همه جانبه را در قبال داشت، و این آغاز مرحله نیمه مستعمره و نیمه فئودالی شدن کشور بود. در دوران حکومت امان الله خان زمینه آزادیهای سیاسی تا حدی مهیا شد، فضای نسبتاً باز سیاسی موجب گردید تا حلقه های سیاسی مخفی بشکل علنی فعالیت کنند. از جمله تشکل سیاسی " جوانان افغان " با مرام نسبتاً «رادیکال» فعالیت داشت؛ اما با موجودیت کشور شوراهادر همسایگی افغانستان اندیشه های انقلابی پرولتری در سطح محدودی در کشور رسوخ یافت و روشنفکران مترقی و دموکرات به ایجاد حزب انقلابی پرولتری توفیق نیافتند که سلطه طولانی استعمار و حاکمیت نظام فئودالی و عقبماندگی اقتصادی و فرهنگی کشور در این زمینه نقش داشتند. از آنجاییکه در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری، رهبری مبارزات ملی - دموکراتیک توده های خلق زحمتکش بعهد حزب طبقاتی پرولتاریاست. فقط چنین نیروی در آن شرایط می توانست در جهت تأمین حقوق و آزادیهای دموکراتیک مردم و ارتقای سطح آگاهی سیاسی آنها مبارزه کند. با فقدان چنین حزبی و نقش منفی و ارتجاعی ایکه امان الله خان بنا بر خصلت طبقاتی اش بازی کرد؛ دست آوردهای مبارزات خلق افغانستان در حصول استقلال کشور و آزادیهای نسبی سیاسی و فراهم شدن زمینه رشد و ترقی کشور

و توسعه معارف به نابودی کشیده شده و ارتجاع سیاه به توطئه امپریالیسم انگلیس یکبار دیگر کشور را به قهقرا کشانده و خلق کشور بزنجیر اسارت امپریالیسم و سلطه استبدادی ارتجاع سیاه فئودالی کشیده شدند. با سقوط دولت امان الله و سپری شدن دوران (نه ماهه) حکومت سیاه قرون وسطائی حبیب الله کلکانی، نادر مزدور و سرسپرده امپریالیسم انگلیس بقدرت رسانده شد و دورظلمتباری دیگری از استبداد خشن و اختناق و وحشت علیه خلق افغانستان آغاز گردید. نادر من حیث دست نشانده امپریالیسم انگلستان در رأس طبقات ارتجاعی حاکم فئودال و کمپرادور با اقدامی ضد علمی و فرهنگی تحصیل دختران را ممنوع کرده و تحصیل پسران را در شهر کابل و چند شهر بزرگ دیگر محدود کرد. خاندان نادر توسعه معارف را دشمن درجه یک نظام استبدادی شان میدانستند. "در دوران نادر متعلمین مکاتب حق نداشتند حرفی از سیاست به زبان آورند. نادر ساحه معارف را محدود کرده و به حدود 4590 شاگرد و 165 نفر معلم تقلیل داد. در حالیکه در زمان حکومت امان الله تعداد شاگردان ذکور و اناث به هشتاد و سه هزار تن می رسیدند. در شرایط حکومت خاندانی (نادر) به سبب وحشت و استبداد قرون وسطائی، اختناق، پیگردوزندان و شکنجه، روشنفکران کشور را برای لب گشودن نبود. و همه از ترس مجازات و وحشیانه و ضد انسانی رژیم نادر سکوت اختیار کرده بودند (افغانستان در مسیر تاریخ - جلد دوم). خاندان نادر (دربار سلطنت) در رأس طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور طی نیم قرن بر خلق افغانستان انواع ستم روا داشته و هر چه را که آزادی خواهانه توده های خلق و روشنفکران مردمی را خفته کردند و هر مبارز آزادی خواه را به غل و زنجیر کشیده و توده های خلق را در ظلمت جهل و بیسوادی نگهداشتند. اما با تمام این همه استبداد و وحشیانه مبارزات سیاسی بر علیه ارتجاع فئودال کمپرادوری و استبداد و اختناق و نفوذ و سلطه امپریالیسم متوقف نشده و باشکال گوناگون (بشکل مخفی در داخل کشور) و در خارج کشور ادامه یافت. بعد از جنگ جهانی دوم امپریالیسم بریتانیا عمده ترین حامی طبقات ارتجاعی حاکم در افغانستان تضعیف گردیده و دولت مجبور گردید تا به منظور تخفیف شدت فشار خشم توده های مردم علیه نظام حاکم؛ تغییراتی ظاهری در مهره های رهبری حکومت بوجود آورده و زمینه محدود آزادیهای سیاسی را فراهم کرد. دربار سلطنت در سال 1325 خورشیدی شاه محمود را بجای برادرش (هاشم) به صدارت گمارد و طبل «دموکراسی» نواخت. در این شرایط از شدت فشار و وحشت و اختناق و استبداد رژیم تا حدی کاسته شده و فضای نیمه مساعدی برای تنفس روشنفکران مترقی و آزادی خواه بوجود آمد. جراید غیر دولتی بر اساس حکم قانون اساسی اجازه انتشار یافتند و چند حزب سیاسی ایجاد شده و اتحادیه محصلین تشکیل گردید. لیکن این فضای تنفس کوتاه مدت بود و دولت بر علیه احزاب سیاسی توطئه چینی را آغاز کرده و هر یک از این احزاب را به بهانه های واهی مختلف تعطیل کرده و نشریه های آنها را مصادره نمود. و تعدادی از رهبران این احزاب من جمله داکتر عبد الرحمان محمودی را برای مدت ده سال محکوم به زندان نمود. و بار دیگر فضای استبداد و اختناق توسط خاندان نادر بر کشور حاکم گردیده و داوود در سال 1332 جا نشین شاه محمود شد و این فضای تیره و تاریک و خفقان سیاسی تا اوایل دهه چهل خورشیدی با شدت ادامه یافت. در دوره «دموکراسی» صدارت شاه محمود مبارزات ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی مردم بوسیله ای اندیشه های بورژوائی و خرده بورژوائی رهبری می شد. اگرچه عده ای از روشنفکران مترقی کشور اندیشه های پرولتری را فرا گرفته بودند؛ لیکن هنوز تشکل سیاسی انقلابی ایجاد نشده بود و جنبش انقلابی بر این اساس شکل نگرفته بود. از جمله این روشنفکران دو کتور عبد الرحمان محمودی در سال 1328 درسند "مناظره... چنین می نویسد: "... پس از اجمال باید عرض کنم که پروگرام و مرام جمعیت (حزب) سوسیالیستی (کمونیستی) و هدف نهائی ما کمونیسم است. و برای توده ملت مانند همه توده های رنجبرگیتی هیچ دوائی دیگری به جز کمونیسم وجود نداشته و هیچ مسلک دیگر اورانجات داده نمی تواند.... البته بعدها بصورت قاچاق چند جلد کتاب محدود از پیشوایان بزرگ خلق مثل مارکس- لنین و استالین را مطالعه نمودم و به افکار و عقاید خود نظم و رونقی دادم... اما اینک روشنتربگوئیم که این کاری یعنی بر انداختن رژیم استبداد فقط و فقط از توده بینوای ملت ساخته است که محروم از همه چیزاند-

باقیام مسلح- وهم طوریکه مارکس پیشوای بزرگ خلق می گوید: " در این عمل خلق به جزنجیرهای اسارت خود چیزی را از دست نمی دهد؛ زیرا چیزی ندارد که از دست بدهد و بعد دنیا را کمائی می کند....".

## تشکیل سازمان جوانان مترقی

با مرگ رفیق استالین در سال 1953 میلادی و سقوط دیکتاتوری پرولتاریا و انهدام نظام سوسیالیستی بوسیله ای باند رویزیونیست "خروشچف، احزاب و سازمانهای کمونیستی زیادی در کشورهای مختلف جهان به پیروی از حزب « کمونیست شوروی » در پرتگاه رویزیونیسم " مدرن " قرار گرفتند و بحران جنبش کمونیستی بین المللی را فراگرفت. اما رفیق مائوتسه دون به شکست کشاندن انقلاب در اتحاد شوروی را بر اساس دیالکتیک ماتریالیستی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و در رأس مبارزه علیه رویزیونیسم "مدرن" در سطح جهان قرار گرفت. رفیق مائوتسه دون که وجود عناصر سرمایه داری (رویزیونیستها) را در درون حزب کمونیست و دولت چین شناسائی کرده بود، برای نجات انقلاب چین از تسلط رویزیونیسم بر حزب و دولت، مبارزه بین دو خط را بیش از پیش تشدید کرده و در نیمه دوم دهه (60) میلادی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را که قبلاً در جهان سابقه نداشت راه انداخت. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی، دیکتاتوری پرولتاریا و نظام سوسیالیستی را در چین برای یکدهه از شکست بوسیله ای رویزیونیستهای درون حزب و دولت نجات داد. انوار نجاتبخش این انقلاب پرولتری به چین محدود نماند و تحت تاثیر آن جنبشهای انقلابی پرولتری و جنبشهای رهائیبخش ملی و مبارزات ضد امپریالیستی و ضداستعماری در سراسر جهان اوج گرفته و گسترش یافت و در چندین کشور جهان خلقهای تحت ستم پیا خاستند و ضربات کوبنده بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی ابر قدرت امپریالیستی امریکا وارد کردند. در آن شرایط (در دهه چهل خورشیدی) در افغانستان که نظام فئودال کمپرادوری طی چندین دهه توده های خلق خاصاً روشنفکران مترقی و آزادی خواه را در شرایط استبداد و اختناق نگهداشته بود، جهت تخفیف فشار نارضائی توده های خلق و روشنفکران مترقی و آزادیخواه با تدوین قانون اساسی جدید و «اعلام دموکراسی» «روزنه ای در فضای سیاسی کشور گشود. و روشنفکران مترقی مردمی با درک و فهم از ماهیت طبقاتی این «دموکراسی» در جهت آگاهی سیاسی توده های خلق به سازماندهی و بسیج روشنفکران آزادی خواه از آن استفاده کردند. روشنفکران مترقی مردمی در رأس آنها فقید رفیق اکرم یاری بر اساس ضرورت تاریخی به منظور رهبری مبارزات توده های خلق (کارگران و دهقانان) و روشنفکران مترقی و بالهام از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین، اولین سازمان کمونیستی، "سازمان جوانان مترقی" را بر اساس خط ایدئولوژیک-سیاسی (م-ل-ا) بنیان گذاشتند و فصل نوینی در تاریخ مبارزات مترقی روشنفکران و توده های خلق گشوده شد و بعد از این تاریخ مبارزات روشنفکران مردمی و توده های مردم توسط اندیشه های انقلابی پرولتری رهبری گردید. این مهمترین حرکت انقلابی بود که در تاریخ مبارزات خلق افغانستان سابقه نداشت. و سکاندار اصلی این حرکت انقلابی فقید رفیق اکرم یاری بود. فقید رفیق اکرم یاری یک کمونیست انقلابی و وفادار به آرمان انقلابی اش و متعهد به راه مبارزه انقلابی در جهت نجات خلق افغانستان از ستم و استثمار فئودالیسم و کمپرادوریزم و تسلط امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم و تشکیل دولت دموکراتیک خلق و ایجاد جامعه سوسیالیستی بود و تا آخرین لحظه حیاتش که بدست جلادان رژیم باندهای جنایتکار خلقی پرچمی و سوسیال فاشیستهای روسی حامی آنها اعدام گردید، به ایدئولوژی و آرمان طبقه کارگر وفادار مانده و هرگز تسلیم دشمنان خونخوار خلق نگردید. او در یک خانواده فئودال و مامور بلند پایه دولت پرورش یافته بود؛ لیکن زمانی اندیشه های انقلابی پرولتری را فراگرفت، عملاً از وابستگیهای طبقاتی اش گسست کرده و املاک میراثی اش را بین دهقانان بیزمین توزیع کرده و شرایط زندگی همسطح آنها را اختیار نمود. از آنجاییکه دموکراسی دارای خصلت طبقاتی است و یکی از انواع حاکمیت می باشد؛ «دموکراسی» دهه چهل خورشیدی برای

طبقات ارتجاعی حاکم بودند برای توده های خلق. چنانچه جریان عمل نشان داد که در آن شرایط دولت در برابر سه جریان سیاسی طبقاتی مختلف، در سطح جامعه برخورد کاملاً متفاوت داشت. دولت در برابر جریان سیاسی ای که توسط رویزیونیستهای خلقی پرچمی بمثابه نمایندگان بورژوازی بوروکرات کمپرادور و حارث منافع سوسیال امپریالیسم «شوروی» در افغانستان رهبری می شد و جریان سیاسی ای که توسط «سازمان جوانان مسلمان» بمثابه نمایندگان طبقات فئودال و کمپرادور و حافظ منافع امپریالیستهای غربی در کشور بود، نه اینکه کوچکترین واکنش منفی نشان نداد که به شیوه ها و اشکال مختلف از آنها حمایت نمود؛ لیکن در برابر جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) که توسط "سازمان جوانان مترقی" رهبری می شد و به لحاظ ماهیت خط ایدئولوژیک-سیاسی از منافع توده های خلق اعم از کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان کشور دفاع کرده و علیه طبقات ارتجاعی حاکم (دولت) و حامیان امپریالیست و سوسیال امپریالیست آن مبارزه می کرد و برنامه برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی در کشور داشت، واکنش شدیداً خصمانه نشان داد. دولت ظاهر شاه بار اول در سال (1348) بر جریان تظاهرات جریان دموکراتیک نوین و حشیانه یورش برده و چندین تن از رهبران و اعضای "س ج م" و جریان دموکراتیک نوین را دستگیر و زندانی نمود. و بار دیگر در سال (1351) این جنبش انقلابی مورد حملات سبعانه دولت و ارتجاع همدست آن در صحن پوهنتون کابل قرار گرفته و سیدال سخندان این فرزند انقلابی خلق بوسیله عنصر جنایتکار و مزدور بنام گلب الدین و حشیانه بقتل رسید و چندین تن دیگر مجروح شدند. این برخوردهای خصمانه علیه جنبش انقلابی پرولتری و سرکوب آن از جانب نظام حاکم امر غیرمنتظره ای نبود و در جوامع طبقاتی در همه ادوار تاریخی چنین بوده است. که هر جنبش آزادی خواهی مردمی و هرفرد و گروه و جنبش انقلابی و مترقی مورد سرکوب و حشیانه طبقات حاکم قرار می گیرد.

تشکیل "سازمان جوانان مترقی" و آغاز فعالیتهای عملی جریان دموکراتیک نوین و انتشار جریده "شعله جاوید" فصل نوینی در تاریخ مبارزات خلق افغانستان بود که به لحاظ کیفی سابقه نداشت و به همین سبب است که این جنبش در سطح کشور در اذهان توده های خلق بنام "شعله جاوید" زنده مانده و در تاریخ مبارزات خلق افغانستان جاوید خواهد ماند. و تاکنون که نیم قرن از بنیان گذاری این جنبش انقلابی می گذرد؛ ولی نام "شعله جاوید" هنوز گوش طبقات ارتجاعی و امپریالیسم را می خراشد و کینه و خصومت طبقاتی علیه آن تبارزمی دهند. با آغاز این جنبش انقلابی در سال (1347)، تعداد زیادی از روشنفکران مترقی و آزادی خواه از تعلق اقشار خرده بورژوازی و طبقات خلق به آن پیوستند. با آنکه قبل از آن، شکل رویزیونیستی و ضدانقلابی بنام «حزب دموکراتیک خلق» در سطح کشور بفعالیت سیاسی آغاز کرده و بنا بر خصلت و خصوصیات انواع رویزیونیسم خود را «مارکسیست-لنینیست» خوانده و بابلند کردن شعارهای بظاهر «مترقی» خود را «مدافع منافع» طبقه کارگر و دهقان و انمود کرده و صحبت از «جامعه دموکراتیک و سوسیالیسم» می نمود؛ اما کتله ای بزرگی از روشنفکران مترقی و آزادی خواه حد اقل این فهم و درک سیاسی را داشتند که فریب شعارهای باند های رویزیونیست خلقی پرچمی را نخورده و به هواداری از خط رهبری جریان دموکراتیک نوین (مارکسیسم-لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون) قرار گرفتند.

"سازمان جوانان مترقی" در وسط سال 1344 تشکیل گردید؛ ولی فعالیتهای علنی اش را در اوایل سال 1347 آغاز نمود و این امر انتقادی را متوجه رهبری "س ج م" می سازد. اما ما تاکنون علت اصلی این تأخیر را نمیدانیم و رهبری "س ج م" نیز در این زمینه استدلالی ارائه نکرده است. زیرا در آن شرایط افغانستان، این تأخیر ناخواسته فرصتی شد برای باندهای رویزیونیست خلقی پرچمی تا به تبلیغ و ترویج اندیشه های رویزیونیستی شان در سطح جامعه پرداخته و تعدادی از روشنفکران تعلق طبقات خلق را نیز جذب و اذهان آنها را با اندیشه های ضدانقلابی رویزیونیستی مسموم ساختند. ارزیابی از اثرات مثبت

مبارزه ضدرویزیونیستی " س ج م " در آنوقت نشان می دهد که آغاز فعالیت بموقع " س ج م " خاصاً در مبارزه علیه رویزیونیسم " مدرن " امکان وزمینة برای ترویج وتبلیغ اندیشه های ضدانقلابی رویزیونیسم برای باندهای خلقی پرچمی را بسیار محدود میساخت. با آنهم مبارزه ضد رویزیونیستی " س ج م " در افشای ماهیت خط ایدئولوژیک- سیاسی خلقی پرچمیهاوماهیت ضدانقلابی نظام سوسیال امپریالیستی « شوروی » در نزد روشنفکران مترقی وتوده های خلق اثرات مثبتی بجا گذاشت. اثرات ماندگار همین سطح مبارزه در جامعه بود که بعد از کودتای ننگین « 7 ثور » اکثریت روشفکران وتحصیل کرده های آزادی خواه ومیهندوست وبخشهای از توده های مردم به شعارها وادعاهای رژیم کودتائی وقعی نگذاشته واز آن حمایت نکردند. وعملکرد های خصمانه وجنایتکارانه ای رژیم مزدور علیه توده های خلق وروشنفکران منسوب به جریان دموکراتیک نوین وسایر روشنفکران مترقی ومیهندوست، هرچه بیشتر ماهیت ضدانقلابی وضدمردمی رژیم کودتائی را برملا نمود. سازمان جوانان مترقی منحیث یگانه الترنا تیف انقلابی در کشور بود وانتشار جریده " شعله جاوید " برای اولینبار فرهنگ مترقی وانقلابی رادر سطح نسبتاً گسترده درکشور اشاعه داد. فعالین جریان دموکراتیک نوین در جریان تظاهرات، میتینگها واعتصابات ماهیت ارتجاعی وضدمردمی نظام فئودال کمپرادوری که توده های خلق رابیرحمانه استثمار کرده ومورد انواع ستم قرار میداد ووابستگیهای آن به امپریالیستهای غربی وسوسیال امپریالیسم « شوروی » وقت که منابع وثروت های عامه رابه تاراج می بردند وخلق راوحشیانه استثمار می کردند، بگونه همه جانبه افشا نمود که تأثیرات زیادی بر اذهان توده های خلق بجا داشت. جنبش دموکراتیک نوین منحیث یک جنبش توده ای از جانب توده های شهری در چندولایت بزرگ مورد حمایت وسیع قرار گرفت. وبخشهای نسبتاً قابل ملاحظه ای از کارگران، کسبه کاران، مزدور کاران، مامورین پائین رتبه، معلمین ومتعلمین ومحصلین واستادان پوهنتون از این جنبش حمایت کردند. در آن زمان با تأثیر پذیری از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی که در چین جریان داشت، جنبشهای انقلابی پرولتاری و جنبشهای ضدامپریالیستی وضدارتجاعی وجنبشهای ضد جنگ در کشورهای مختلف جهان در حال گسترش بود وموجودیت جنبش دموکراتیک نوین درکشور برای روشنفکران مردمی ومترقی انگیزه وعلاقه وافری در فراگیری فرهنگ انقلابی ومترقی، علم انقلاب پرولتاری بوجود آمده بود. چندین تن از روشنفکران تعلق طبقاتی خلق که نا آگاهانه به صفوف رویزیونیستهای « خلقی » پرچمی پیوسته بودند در صحن پوهنتون کابل آشکارا خط رویزیونیستی ورهبری مزدوران را مورد نقد قرار داده وگسست خود راز آن اعلام کرده وبه صف جریان دموکراتیک نوین پیوستند. ودر صورت رشد وتکامل جنبش دموکراتیک نوین زمینه های بیشتری برای مساعدت شرایط ذهنی در جامعه آماده می گردید. اما متأسفانه سازمان جوانان مترقی به این امر مهم وحیاتی توجه لازم وجدی نکرد. زیرا با تشکیل حلقه های آموزشی مخفی وتربیت ایدئولوژیک-سیاسی این کتله بزرگ از روشنفکران هوادار جنبش دموکراتیک نوین وجنبش انقلابی پرولتاری هرچه بیشتر تقویت گردیده وگسترش می یافت. اگرچه قرار معلوم حلقات آموزشی چند از هواداران جریان دموکراتیک نوین وجود داشتند که در آنها برخی از مسایل ابتدائی تنوریک آموزش داده می شد؛ ولی برای آن کتله بزرگ از روشنفکران که به جنبش دموکراتیک نوین پیوسته بودند، به هیچ صورت کافی نبود. وآثار رهبران بزرگ پرولتاریای جهان (مارکس وانگلس، لنین، استالین ومائوتسه دون) بیشتر در انحصار کدرهای " س ج م " وجریان دموکراتیک نوین قرار داشت. ونیز " س ج م " توجهی به مهمترین مسئله، نشر ارگان کمونیستی نکرد ومی شد از این طریق سطح آگاهی تنوریکی تعداد زیادی از هواداران " س ج م " و " ج د ن " را ارتقا داد.

موضوع دیگر اینکه " س ج م " به فعالیت سیاسی وتشکیلاتی منظم ودوامدار در بین کارگران کارخانه های صنعتی کشور توجه نکرد. البته در چند مورد روشنفکرانی از هواداران " ج د ن " که در کارخانه های صنعتی وظیفه رسمی داشتند به ابتکار خودشان چنین حلقاتی را تشکیل داده بودند از جمله فقید رفیق

صدیق عضو "گروه وحدت" که از "سازمان مبارزه برای تأسیس حزب کمونیست" انشعاب کرده بود و چنین هسته ای را در کارخانه نساجی بلخ و کارخانه نساجی هرات تشکیل داده بود. رهبری "س ج م" سازمانهای علنی از قبیل اتحادیه کارگران، اتحادیه دهقانان، سازمان زنان، انجمنهای فرهنگی، اتحادیه کسبه کاران و تشکلات توده ای دیگر را تشکیل نداد. تشکلات توده ای از یکطرف پوششی است برای سازمانهای مخفی و وسیله ایست جهت تأمین روابط گسترده با توده های خلق. رهبری "س ج م" برنامه ای برای کار و فعالیت سیاسی در دهات در بین دهقانان فقیر و بی زمین و کارگران زراعتی تنظیم نکرد و این کار برای ایجاد تشکیلات توده ای و انتقال آگاهی سیاسی به دهقانان فقیر و تشکیل هسته های نظامی جهت تدارک آغاز جنگ خلق در روستاهای فقیر و بی زمین بود. زیراد دهقانان فقیر و بی زمین بزرگترین نیروی توده ای در انقلاب دموکراتیک نوین محسوب می شوند و دهات از جمله بزرگترین پایگاه جنگ خلق در کشورهای نیمه مستعمره، مستعمره و نیمه فئودال بشمار می رود. آنهم که در آن زمان شرایط عینی برای چنین مبارزه ای تقریباً در بخش اعظم روستاهای کشور مساعد بود. در آن شرایط بحران اقتصادی جهان سرمایه داری را فرا گرفته بود و دولت ظاهر شاه نیز در منجلاب بحران اقتصادی و اجتماعی غرق بود و خشکسالیهای پیاپی در چندین ولایت کشور میلیونها تن از دهقانان فقیر و بی زمین و کوچیهای فقیر را به ورطه فقر و گرسنگی مرگبار کشانده بود. در ولایات هرات، غور، بادغیس، فراه و نیمروز توده های مردم از شدت گرسنگی علوفه حیوانات را می خوردند و روزانه ده ها تن به اثر گرسنگی و مسمومیت جان می دادند و صدها فامیل با اثر شدت فقر و گرسنگی فرزندان خود را فروختند. اما طبقات فئودال به استثمار و حشیانه توده های میلیونی دهقانان و کارگران ادامه می دادند و دربار سلطنت در رأس طبقات فئودال و کمپرادور خایانه نظاره گر این اوضاع اسفبار در کشور بود و این وضعیت مساعد ترین شرایط عینی برای بسیج و سازماندهی توده های خلق و آغاز مبارزه مسلحانه توده ای در چندین ولایت کشور بود. کارگران، دهقانان، کسبه کاران و سایر توده های فقیر شهری از فقر و تنگدستی بستوه آمده بودند. بازهم متأسفانه که رهبری "س ج م" توجهی به این اوضاع نکرده و مبارزه روشنفکران هوادار جریان دموکراتیک نوین در چند شهر بزرگ عمدتاً در شهر کابل متمرکز بود. اشتباه دیگر رهبری "س ج م" این بود که نام سازمان و برنامه و اساسنامه آنرا تا آخر مخفی نگه داشت و گزارشی از مصوبات کنگره های سازمان را که در مواردی بیانگر مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی بین جناحهای تشکیل دهنده "س ج م" بود، بدسترس بخشهای از اعضا و هواداران "س ج م" و جریان دموکراتیک نوین قرار نداد. موجودیت خطوط انحرافی سنتریستی و اکونومیستی درون "س ج م" را نه اینکه بر ملا نکرد که مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی اصولی و دیالکتیکی را علیه این خطوط انحرافی مجدانه و دوامدار به پیش نبرد. همچنین اشتباه دیگر رهبری "س ج م" این بود که نتوانست توطئه خایانه دولت ظاهر شاه مبنی بر حمله قاتلان علیه فعالین جنبش دموکراتیک نوین را با درایت سیاسی خنثی کند. زیرا با در نظر داشت حساسیت اوضاع در روز 29 جوزا سال 1351 که از جانب نیروهای ارتجاع سیاه یعنی اعضای «اخوان المسلمین» که بوسیله «سازمان جوانان مسلمان» رهبری میشد و جناح دیگر ارتجاع بر رهبری حضرتهای "قلعه جواد" با حمایت آشکار و نهان دولت در صحن پوهنتون کابل تدارک شده بود تأمینتینگ جریان دموکراتیک نوین را مورد سرکوب و حشیانه و خونین قرار دهند و رهبری "س ج م" می توانست با دایر نکردن آن محفل توطئه خایانه دولت و ارتجاع سیاه همدست آنرا در آن روزی اثر سازد. و تدویر این جلسه علی الرغم هوشدارهای تعدادی از هواداران و هواخواهان جنبش دموکراتیک نوین؛ خود نوعی ماجراجویی بود که رهبری "س ج م" به آن توجه نکرد. این چند مورد مهم و موارد دیگری از کمکاریها، ناتوانیها، اشتباهات و انحرافات رهبری "س ج م" موجب گردید که این اولین سازمان کمونیستی کشور (که در ابتدا توانست جنبش ملی-دموکراتیک کشور را در سطح نسبتاً وسیعی رهبری کند) نتوانست طور لازم به وظایف مبارزاتی اش عمل کرده و به اهداف انقلابی اش دست یابد. در اینجا در مورد سازمان جوانان مترقی این مطلب باید توضیح گردد که بعد از مریضی رفیق اکرم یاری که دیگر نتوانست وظایف و مسئولیتهای

مبارزاتی اش را به پیش برد؛ رفیق داکتر صادق یاری در رهبری جناح اصولی "س ج م" قرار گرفت؛ ولی این جناح نتوانست مبارزه بین "دوخط"، مبارزه علیه انحراف سنتزستی که بوسیله "ه.م" نمایندگی می شد و انحراف اکونومیستی که توسط داکتر فیض نمایندگی می شد را بگونه قاطع و جدی به پیش برد. و همین اهمال در مبارزه بین دوخط انحراف پاسیفیستی محسوب می شود. جناحهای اپورتونیستی درون "س ج م" جناح داکتر فیض و جناح "ه.م" سازمان جوانان مترقی را از درون متلاشی ساخته و به انحلال کشاندند و بدین صورت جریان دموکراتیک نوین تحت رهبری "س ج م" نیز متلاشی شد و جنبش دموکراتیک نوین، این جنبش توده ای گسترده که روشنفکران انقلابی و مترقی در جهت تقویت و استحکام آن مبارزه کردند، عذاب شکنجه و زندان را متحمل شدند و فقید رفیق سیدال سخندان در راه حراست از جنبش انقلابی پرولتری و جنبش دموکراتیک نوین جان خود را از دست داد، بعد از پنج سال فروپاشید. با در نظر داشت توضیح مختصر فوق انحلال "س ج م" و فروپاشی "ج د ن"، نه به سبب توطئه و حملات مستقیم دشمنان طبقاتی خلق (دولت) که بوسیله ای دشمنان نقابدار کمونیسم انقلابی، اشکال اپورتونیسم از درون مورد حمله قرار گرفته و تخریب گردید.

گروه دیگری که "س ج م" و رفیق اکرم یاری و رفیق داکتر صادق یاری از رهبران سازمان جوانان مترقی را در سال 1349 مورد حمله قرار داده و به آنها اتهام «درباری» وارد کرد، گروه "پس منظر تاریخی" رهبری انجینر عثمان بود. او عضویت سازمان جوانان مترقی را نداشت و در رهبری جریان دموکراتیک نوین و نشر جریده "شعله جاوید" سهم بود. گروه "پس منظر..." به لحاظ خط ایدئولوژیک-سیاسی یک گروه خرده بورژوازی «انقلابی» با تمایلات و روحیه آوانتوریستی بود. (آوانتوریسم: نوعی فعالیت سیاسی غیرواقعیانه و بدون در نظر گرفتن شرایط و امکانات موجود و پیشرفت جامعه و در برخی موارد عدم آگاهی به علم انقلاب، تمایل به اخذ تصمیم ناگهانی و بدون اندیشه، سعی در رسیدن عاجل به اهداف خویش و ماجراجویی تعریف شده و همچنین به آوانتوریسم «چپ» و آوانتوریسم راست نیز تقسیم شده است). این گروه در تحلیل از اوضاع اجتماعی-سیاسی کشور، تحلیل طبقاتی جامعه، موقعیت تضادها، شیوه ها و اشکال مبارزه طبقاتی در شرایط افغانستان مواضع غیر پرولتری داشته و رهبری مبارزه توده های خلق توسط یک حزب انقلابی پرولتری را نفی نموده و برای رسیدن به هدفش ایجاد کانونهای چریکی را مطرح کرد. اگرچه در انحلال "س ج م" و تلاشی "جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید)" اشکال اپورتونیسم نقش عمده بازی کردند؛ اما عوامل دیگری نیز در آن دخیل بودند؛ از جمله سطح پائین آگاهی اکثریت اعضا و صفوف "س ج م" از تئوریهای علم انقلاب پرولتری و عدم شناخت لازم از ماهیت اشکال اپورتونیسم و انواع رویزیونیسم. و انحلال "س ج م" ضربت شدیدی بود به جنبش انقلابی پرولتری و مبارزات خلق افغانستان که موجب یأس و سرخوردگی روشنفکران زیادی از هواداران جنبش انقلابی کشور در آن شرایط گردید. همان بود که با وقوع کودتای داوود و باندهای خلقی پرچمی که به کمک دستگاه جاسوسی سوسیال امپریالیسم «شوروی» در افغانستان انجام شد و قبل از همه خود اقدامی در جهت مستولی شدن دوباره ای فضای اختناق و استبداد بر رهبری داوود و باندهای رویزیونیست خلقی پرچمی در کشور علیه توده های خلق خاصاً جنبش انقلابی پرولتری در کشور بود؛ در کمترین سطح عکس العمل از جانب منسوبین جنبش دموکراتیک نوین صورت نگرفت و کودتاچیان توانستند برنامه های ضد مردمی و ضد ملی خود را علیه خلق مظلوم و تحت ستم و علیه جنبش انقلابی پرولتری کشور به پیش برند.

### **وضعیت جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-ا) بعد از انحلال "سازمان جوانان مترقی":**

با انحلال "سازمان جوانان مترقی" بحران عمیقی جنبش انقلابی پرولتری را فرا گرفت و تعداد زیادی از روشنفکران هوادار "س ج م" و "ج د ن" دچار یأس و سرخوردگی شدند. در چنین فضای بحرانی، تشکل



سیاسی بنام «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» بر رهبری داکتر فیض که ادامه فعالیت جناح اپورتونیستی درون "س ج م" بود، با انتشار سند «با طرد اپورتونیسم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم» اعلام موجودیت کرد و محتوی این سند اپورتونیستی ماهیت خط ایدئولوژیک-سیاسی این تشکل "جدید" را بیش از پیش آشکار ساخت. و در فضای بحرانی جنبش انقلابی کشور و آنهم در حالیکه اکثریت روشنفکران هوادار جریان دموکراتیک نوین در سطح نازلی از آگاهی به علم انقلاب پرولتری قرار داشتند، داکتر فیض و پیروانش توانستند با عبارت پردازیهای پوچ و ترفندهای اپورتونیستی تعداد زیادی از این روشنفکران را بعبق خود بکشانند. تعدادی از هواداران "س ج م" گروه ها و محافل کوچکی تشکیل داده و همزمان با ارتقای سطح آگاهی انقلابی شان در ارتباط با هم قرار داشتند و تعداد زیادی هم در حالت بی سرنوشتی سیاسی بسر می بردند. بعد از مرگ رفیق مائوتسه دون در سال 1976، رویزونیستهای «سه جهانی» بر رهبری هواکوفینگ و دینگ سیائوپینگ قدرت حزبی و دولتی را طی یک اقدام ضدانقلابی (کودتا) غصب کرده و چین را به جاده سرمایه داری سوق دادند و رهبری «گروه انقلابی...» علم بردار تئوری ارتجاعی و ضدانقلابی «سه جهان» در افغانستان شده و در منجلا ب رویزونیسم چینی سقوط کرد.

دومین تشکلی که بعد از انحلال "س ج م" عرض وجود کرد، "سازمان رهائیبخش خلقهای افغانستان (سرخا)" است. این سازمان توسط فقید رفیق دوکتور صادق یاری و دیگر افراد مربوط به "س ج م" در سال 1354 خورشیدی تشکیل گردید. "سرخا" در مورد تشکیل حزب انقلابی طبقه کارگر نظر غیر اصولی داشت و وحدت جبهوی را بین بخشهای مختلف مربوط به جنبش کمونیستی (م-ل-ا) مطرح کرد. "سرخا" در مورد رویزونیسم «سه جهانی» و دگمارویزونیسم خوجه ای موضع روشن نگرفت. " این سازمان در اوایل سال (1358) بوسیله ای رژیم فاشیستی باندهای «خلق» پرچمی مورد ضربت قرار گرفته و با اعدام تعدادی از اعضایش از جمله رفیق داکتر صادق یاری از هم پاشید.

سومین تشکل "دسته پیشرو کارگران افغانستان (دپکا)" بود: این گروه در سال 1354 از افرادی تشکیل گردید که عده ای از آنها سابقه عضویت در حزب رویزونیست «دموکراتیک خلق» داشتند و عده ای از بقایای "فرقه عیاران" بودند. "دسته پیشرو... " در جهت وحدت گروه های مختلف جنبش انقلابی کشور برای تشکیل حزب کمونیست با «گروه انقلابی...»، "سازمان مبارزه... (اخگر)" و بعداً با «ساوو» و "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" مباحثات و مذاکراتی انجام داد که به نتیجه نرسید. "دپکا" بعداً با "سازمان چریکهای مجاهد افغانستان"، "ساوو"، "اخگر" و افراد دیگر مذاکراتی بخاطر وحدت انجام داد که بی نتیجه ماند. این گروه آلبانی را کشور سوسیالیستی دانسته که بر آن دیکتاتوری پرولتاریا حاکم است، اندیشه مائوتسه دون را قبول نداشت و مسایل انحرافی دیگر. این گروه دارای انحرافات اپورتونیستی بود و در سال (1362) مورد ضربت دولت مزدور قرار گرفته و تعدادی از اعضای آن اعدام شده و عده ای زندانی شدند و این گروه عملاً منحل شد.

چهارمین تشکل "سازمان مبارزه در راه تأسیس حزب کمونیست افغانستان" با انشعاب از «گروه انقلابی...» در سال (1356) ایجاد گردید. این سازمان در شماره اول جریده "اخگر" ارگان نشراتی اش خط ایدئولوژیک-سیاسی سازمان را "مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون" اعلام نموده و مبارزه در راه تأسیس حزب کمونیست را از اهداف عمده مبارزاتی اش قرار داد. این سازمان در شماره (3) جریده "اخگر" به نقد همه جانبه تئوری ضد مارکسیستی و ضد انقلابی «سه جهان» پرداخته و ماهیت ضدانقلابی دولت چین را بر ملا نمود. "سازمان مبارزه... " در عرصه مبارزه ملی-دموکراتیک در اتحادیه عمومی محصلین در خارج از کشور فعالیت داشت. لیکن نتوانست مبارزه انقلابی را در سطح گسترده در داخل کشور سازمان دهد. این سازمان بعد از بقدرت رسیدن باندهای رویزونیست خلقی پرچمی و قیامهای خود جوش توده های مردم و آغاز مبارزات مسلحانه علیه رژیم مزدور، بدفاع و حمایت از مبارزات مسلحانه

توده خلق برآمده وبا یکی از گروه های مسلح بنام " شورای جانبازان اسلام" که درحوزه غرب کشور فعالیت داشت، همکاری نمود. " سازمان مبارزه... " در ماه عقرب سال 1358 مورد ضربت رژیم جنایتکار خلقی پرچمیها قرار گرفته و حدود بیست و هشت تن از کدرها و اعضای آن توسط رژیم سفاک بعد از شکنجه های وحشیانه اعدام شدند. و همچنین بیش از ده تن از اعضای آن در جبهات مختلف جنگ علیه سوسیال امپریالیسم «شوروی» و رژیم مزدور توسط باندهای ارتجاعی اسلامی جنایتکار از جمله جناح «اخوان» کشته شدند. " سازمان مبارزه... " دچار انحراف ایدئولوژیک- سیاسی شده وبا دنباله روی از «حزب کارآلبانی» و رهبر مرتد آن انور خوجه، حزب کمونیست چین تحت رهبری رفیق مائوتسه دون و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی و اندیشه انقلابی رفیق مائوتسه دون را مورد حملات اپورتونیستی قرار داده و به منجلا ب دگماری ویزونیسم سقوط کرد. این سازمان از همین موضع جنگ عادلانه مردم افغانستان علیه سوسیال- امپریالیسم « شوروی» و رژیم مزدور را جنگ ارتجاعی خوانده و آنرا جنگ بین قدرتهای امپریالیستی غربی با سوسیال امپریالیسم شوروی ارزیابی کرد. در اوایل دهه شصت خورشیدی افرادی از " اخگر " انشعاب کرده و نشریه ای بنام " روشنگر " را منتشر کردند. اینها در ابتدا به لحاظ ایدئولوژیک- سیاسی مواضع نسبتاً اصولی داشتند؛ اما این گروه نظر داشت که در شرایط "جنگ میهنی" ابتدا باید بخشهای مختلف جنبش کمونیستی " بلوکهای سیاسی نظامی" تشکیل دهند و همزمان با پیشبرد مبارزه مسلحانه علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مزدور برای ایجاد حزب کمونیست مبارزه ایدئولوژیک- سیاسی را به پیش برند. این گروه نیز بعداً عقبگرد کرده و به خط مشی جمهوری اسلامی گرائید و باین صورت در منجلا ب اپورتونیسم راست و رویزیونیسم سقوط کرد.

تشکل دیگری که در سال ( 1359 ) اعلام هویت کرد؛ « سازمان رهائی افغانستان» است. این سازمان تغییر نام «گروه انقلابی...» است و مشی رویزیونیستی اش در سند «مشعل رهائی» بیش از قبل مسجل گردید. «سازمان رهائی» مانند دیگر انواع رویزیونیسم در لفظ صحبت از «م- ل- ا» دارد؛ ولی خط مشیها، نظرات، مواضع و عملکردهایش بر مبنای تئوری رویزیونیستی و ضدانقلابی «سه جهان» استوار است. «سازمان رهائی» مانند تشکل ماقبل آن («گروه انقلابی...») که سازمان جوانان مترقی راتخریب کرده و به انحلال کشاند و جنبش دموکراتیک نوین را متلاشی کرد) ده ها تن از روشنفکران هوادار جنبش دموکراتیک نوین رازیر نام «م- ل- ا» اغوا کرده و به منجلا ب رویزیونیسم «سه جهانی» کشاند. «سازمان رهائی» به پیروی از رهبران مرتد و ضدانقلابی چین انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را مور حمله خصمانه قرار داد. «گروه انقلابی...» در ماه اسد سال 1358 اقدام به کودتا نمود که شکست خورد و شخص داکتر فیض از زندان رژیم خلقی پرچمیها « فرار» کرد. داکتر فیض در طرح «کودتا- قیام» "ساما" در ماه جدی همین سال سهم گرفت، بعد با تنظیمهای ارتجاعی اسلامی اتحاد کرده و " جبهه مبارزین مجاهد" را تشکیل داد و به منظور پیروزی «جمهوری اسلامی» علیه رژیم مزدور و ارتش سوسیال امپریالیسم « شوروی» در جنگ شرکت کرد. رهبری «سازمان رهائی...» علاوه بر بهره مندی از «کمکهای» سوسیال امپریالیسم چین به آستان بوسی قدرتهای امپریالیستی امریکا، انگلستان، فرانسه، ایتالیا شتافت و از «کمکهای» آنها و دولتهای ارتجاعی خاصاً دولت پاکستان و نهادهای امپریالیستی بهره مند گردید، « سازمان رهائی...» نظر دارد که: "اسلام مکتب کامل بوده و سیزده قرن بشریت را بسوی روشنائی رهنماگشته است" و بر همین مبنای بسیج مردان و زنان پرداخت. داکتر فیض در رهبری «سازمان رهائی...» شیوه استبدادی را در درون تشکیلات سازمان به پیش برده و چند تن از مخالفین اش را سربزه نیست کرد و بالمقابل خود او و چند تن از همفکرانش به اثر یک توطئه درونی به آدمکشان حزب اسلامی گلب الدین تحویل داده شده و یقتل رسیدند. «سازمان رهائی...» بعد از تهاجم نظامی امپریالیستهای امریکائی و ناتو به افغانستان و سقوط رژیم طالبان در کنفرانس "بن" شرکت کرد و در دولت دست نشانده استعمار و امپریالیسم برهبری کرزی مزدور سهم گرفت. این سازمان طی یک و نیم

دهه اخیر زیرسایه ای حمایت دولت دست نشانده و قدرتهای امپریالیستی اشغالگر با کلمات و جملات بظاهر «مترقی» به توجیه شرایط حاکم پرداخته و به این صورت خلق افغانستان را اغوا می کند. «سازمان رهائی...» حزب قانونی بنام «حزب همبستگی افغانستان» در دولت دست نشانده استعمار و امپریالیسم به ثبت رسانده و بگونه علنی فعالیت می کند. «سازمان رهائی» همین اکنون زیر نام تشکلات «مدنی» اش سالانه پولهای هنگفتی از دولتها و نهادهای امپریالیستی بدست می آورد. رهبری «سازمان رهائی» طی چهاردهه اخیر با عوامفریبی و «انقلابی نمائی» سعی کرده است تا توده های خلق نا آگاه را فریب دهد. در سال 1387 تعدادی از اعضای «سازمان رهائی» «انشعاب» خود را اعلام کرده و خود را «سازمان انقلابی افغانستان» می خوانند. این گروه از اپورتونیسیم و رویزیونیسم «سازمان رهائی» گسست واقعی نکرده و هنوز خود را پیرو «راه» داکتر فیض می خواند. و بر مبنای اسناد و عملکردها و مواضع و نظراتش این یک گروه رویزیونیستی بوده و مانند سازمان سلفش با تغییر شکل و شیوه عمل می کند. این تشکل رویزیونیستی جنبش کمونیستی (م- ل م) کشور را مورد حملات ضدانقلابی و خصمانه قرار داده و هویت و آدرس ما را برای استخبارات کشورهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی معرفی میکند. و این خاینانه ترین عملی است که علیه جنبش کمونیستی (م- ل م) افغانستان انجام می دهد. اینست ماهیت اصلی همه اشکال اپورتونیسیم و انواع رویزیونیسم که نقاب «انقلاب» بر خ می کشند و به علم انقلاب پرولتری، جنبش انقلابی پرولتری و مبارزات مترقی توده های خلق افغانستان خیانت کرده و می کنند.

### **مرحله دوم فعالیت گروه های مربوط به جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-ایا م- ل- م) در افغانستان:**

بعد از کودتای ننگین " 7 ثور " سال 1357 و بقدرت رسیدن باندهای رویزیونیست «خلق» پرچی فضای اختناق و استبداد و فاشیسم بر کشور مستولی گردید. در این اوضاع و شرایط قبل از هر گروه و جریان سیاسی، منسوبین جنبش کمونیستی (م-ل-ا) و فعالین سابق جریان دموکراتیک نوین به ماهیت این کودتا و استراتژی و اهداف رژیم کودتائی و حامیان سوسیال امپریالیست آنها در افغانستان و منطقه آگاهی داشتند و متحد توان و دسترسی توده های مردم را درباره ای ماهیت رژیم کودتائی آگاهی دادند. متعاقب کودتا تحرک جدیدی در بین فعالین جنبش انقلابی پرولتری و روشنفکران منسوب به جریان دموکراتیک نوین بوجود آمده و محافل، گروه ها، سازمانها و افراد مستقل بر ضرورت آغاز مذاکرات و مباحثات ایدئولوژیک- سیاسی و تسریع پروسه وحدت و ایجاد یک تشکل انقلابی سراسری تأکید می کردند. اما اکثریت قاطع این روشنفکران به مسئله خط ایدئولوژیک-سیاسی تشکل انقلابی پرولتری و موجودیت خطوط انحرافی اپورتونیستی و رویزیونیستی در جنبش انقلابی پرولتری و بحران جنبش کمونیستی بین المللی کمتر توجه می کردند. و این امر ناشی از فقر تئوریک و فقدان آگاهی لازم درباره ماهیت انواع رویزیونیسم و اشکال اپورتونیسم در جنبش بود. و تعداد زیادی از این روشنفکران درباره رویزیونیسم چینی و دگمار رویزیونیسم خوجه ای آگاهی لازم نداشتند. علل متذکره و شرایط استبدادی و فاشیسم حاکم بر کشور که بیش از هر نیروی سیاسی فعالین جنبش انقلابی پرولتری و منسوبین جریان دموکراتیک نوین در معرض خطر دستگیری و زندان و شکنجه و اعدام قرار داشتند؛ لذا این امکان محدود بود که بخشهای مختلف بتوانند تحت چنان شرایطی مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی اصولی را برای مدت طولانی بمنظور تردد خطوط اپورتونیستی و رویزیونیستی به پیش برده و با روشن کردن خط ایدئولوژیک-سیاسی پبای وحدت ایدئولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی بروند. و از جانبی هم تعداد زیادی اهمیت این موضوع را کمتر درک می کردند. و هر گروه و فردی که روی این مسایل پافشاری می کرد فوراً برچسب «چپ روی» براو می زدند. و اکثریت این روشنفکران " شعله ای بودن" را مساوی به "مارکسیست- لنینیست- اندیشه مائوتسه دون" می پنداشتند. چنانچه «هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان» در سال 1365 صحبت از این دارد که: " هزاران تن از کمونیستها توسط رژیم مزدور کشته شده و هزاران تن دیگر در زندانها بسر می برند". بخشهای مختلف جنبش (بغیر از " ه م" و گروه و گروه وی که خود را م- ل می خواند) در لفظ از اعتقاد به

مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون صحبت می کردند؛ ولی در عمل اکثریت قاطع آنها بر اساس وحدتهای مکانیکی چند شکل سیاسی را بنام «سازمان انقلابی پرولتری» تشکیل دادند. همین امر موجب گردید که بنام صرف "شعله ای بودن" روشنفکرانی با اندیشه های انحرافی اپورتونیستی و رویزیونیستی و حتی عناصری که سابقه شعله ای داشتند ولی باحزب رویزیونیست «دموکراتیک خلق» روابط برقرار کرده بودند و در برخی از گروه ها و محافل مربوط به جریان دموکراتیک نوین نفوذ کرده و بعداً در سامانه های مختلف "چپ" جای گرفتند. درحالیکه در آن اوضاع و شرایط که تضاد طبقاتی و تضاد ملی توده های خلق علیه رژیم مزدوروارتس سوسیالیسم امپریالیسم شوروی تشدید گردید و بگونه خود جوش بپا خاسته و مبارزه مسلحانه را به پیش می بردند؛ موجودیت یک حزب انقلابی پرولتری (م- ل- م) ضرورت مبرم بود تا می توانست مبارزات آزادی خواهانه توده های مردم را رهبری کند. بعبارت دیگر قبل از همه وظیفه عمده گروه های مربوط به جنبش انقلابی پرولتری تهیه مهمترین سلاح انقلاب، مبارزه در جهت تشکیل حزب انقلابی طبقه کارگر بود (که بنا بر عوامل فوق به آن دست نیافتند) و بعد تدارک دوسلاح دیگر، یعنی تشکیل ارتش خلق و تشکیل جبهه متحدملی از نیروهای مترقی و میهن پرست ضد امپریالیسم و ضد ارتجاع بود. لیکن همه سازمانهای منسوب به جنبش دموکراتیک نوین بر اساس دیدگاه ها و خط مشیها و اهداف شان در جنگ علیه رژیم مزدور (خلقی پرچمیها) و ارتش اشغالگر سوسیال امپریالیسم «شوروی» شرکت کردند.

### **-تشکیل "سازمان پیکار برای نجات افغانستان":**

سازمان پیکار برای نجات افغانستان بتاريخ (3) جدی سال (1358) خورشیدی از چند گروه و محفل و افراد مستقل مربوط به جنبش دموکراتیک نوین تشکیل گردید. اما بخش بزرگی از این گروه ها به کیفیت خط ایدئولوژیک-سیاسی سازمان انقلابی پرولتری و مسئله مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی و طرد خطوط اپورتونیستی و رویزیونیستی و وحدت اصولی بر اصل "مبارزه- وحدت - مبارزه" کمتر توجه کرده و بگونه شتابزده بپای وحدتهای مکانیکی و غیردیالکتیکی رفتند و افکار، نظرات و مواضع اشتباهی و انحرافی هریک از این گروه ها به سازمان انتقال یافتند که در برنامه اول سازمان متبازگردید و در پراتیک مبارزه طبقاتی و ملی هرچه بیشتر خود را نشان دادند. این نکته نیز قابل تذکر است که فقر تئوریک، فقر دانش علمی انقلابی و عدم دید روشن و موضع درست و اصولی و هم بی اطلاعی تعدادی از اعضای شرکت کننده در کنگره مؤسس سازمان درباره مسایل درون جنبش کمونیستی بین المللی منجمله درباره «تئوری سه جهان» (رویزیونیسم چینی) و دگمارویزیونیسم خوجه ای موجب گردید که در این زمینه ها در برنامه سازمان موضع روشن و قاطع گرفته نشد. اگرچه در آئیننامه سازمان که بنام "معیارهای عضویت" مسمی بود روی این موضوع تأکید شده بود که: "ایدئولوژیک سازمان مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون" است که اعضای سازمان باید قاطعانه بر ضد رویزیونیسم اعم از رویزیونیسم خروشچفی و «سه جهانی» مبارزه کنند". لیکن کنگره مؤسس نتوانست در مورد دگمارویزیونیسم خوجه ای موضعگیری روشن نماید. اما سازمان در همان وقت درباره این کمبودها و اشتباهات و انحرافات از خود انتقاد نمود. بعداً سازمان درباره رویزیونیسم چینی و دگمارویزیونیسم خوجه ای موضع روشن و قاطع اتخاذ کرد. موضوع دیگر مضمون و محتوی برنامه اول سازمان است: درحالیکه همه محافل و افرادی که در کنگره مؤسس شرکت کردند صحبت از اعتقاد به (م-ل-ا) داشتند؛ اما تعداد زیادی در مورد محتوی برنامه سازمان با این استدلال غیراصولی و انحرافی متوسل شدند که چون اعمال جنایتکارانه رژیم باندهای رویزیونیست خلقی پرچمیها علیه خلق و کشور بنام «سوسیالیسم و کمونیسم» صورت گرفته و گروه های ارتجاعی اسلامی نیز تبلیغات زهر آگین علیه کمونیسم کرده و می کنند؛ لذا این مسئله ابهاماتی را نزد توده های خلق ناآگاه درباره اندیشه های انقلابی پرولتری بوجود آورده است؛ از اینرو باید از بکارگیری لغات و اصطلاحات مارکسیستی در برنامه خودداری شود. درحالیکه علاوه بر این

نظرنادرست و غیراصولی، علت اصلی درمحتوی و ماهیت برنامه اول سازمان از جهات مختلف ناشی از عدم آگاهی انقلابی پرولتری به ماهیت خطی و طبقاتی یک سازمان کمونیستی بود. که دربرنامه سازمان، استراتژی و تاکتیک و اهداف آن دربرنامه حد اقل وحد اکثرسازمان در رهبری مبارزات ملی و طبقاتی توده های خلق در مراحل مختلف انقلاب در نظر گرفته می شد. باین صورت برنامه اول سازمان نه برنامه یک سازمان انقلابی پرولتری که برنامه ای در سطح یک تشکل ملی بود. و باین صورت انحراف اپورتونیستی در طرح و تصویب برنامه اول سازمان مشخص گردید. لیکن جناح انحرافی در سازمان در مورد مضمون و محتوی و شکل برنامه اول از شیوه عقبنانده برنامه دفاع کرده و آنرا با دلایل ناموجه توجیه می کرد. چند ماه بعد سازمان تصمیم گرفت تا برنامه جدیدی تدوین کند. مسوده برنامه دوم به لحاظ اصولی نیز دارای کمبودها و نواقص، اشتباهات و انحرافات بود که بدسترس اعضای سازمان قرار داده شده و مورد نقد و بررسی قرار گرفته و تصحیح گردید؛ اما بموجب ضربت خوردن سازمان توسط دولت مزدور و اشغالگران روسی و زندانی شدن چندین تن از کدرهای مرکزی و اعضای سازمان امکان تدویرکنگره دوم سازمان میسر نشد تا این برنامه را تصویب نماید. تجارب پراتیک مبارزه انقلابی به ما آموخت که عدم توجه به ماهیت خط ایدئولوژیک-سیاسی و مبارزه علیه خطوط انحرافی اپورتونیستی و رویزیونیستی و طرد آنها درپروسه وحدت و نیز عدم توجه به معیارهای لنینی درگزینش اعضای سازمان موجب عدم استحکام خط ایدئولوژیک-سیاسی اصولی در سازمان شده و زمینه نفوذاندیشه های انحرافی را در سازمان مهیا کرده و سازمان را در برابر دشمنان طبقاتی آشکار (دولت) و دشمنان طبقاتی نقابدار (اپورتونیسیم و رویزیونیسم) آسیب پذیر می سازد. و عناصر اپورتونیست و رویزیونیست مثل (حکیم) توانا و فضل رحیم و دکتر احمد علی و برادرش) این عناصر خاین با قبول ظاهری خط ایدئولوژیک-سیاسی سازمان به سازمان پیوستند؛ ولی در عمل ملاحظه شد که این رویزیونیستهای خاین و ضدانقلابی از همان ابتدایشکل نهان و آشکار سازمان را تخریب کرده و علیه آن توطئه چینی می کردند. تا که خیانت آنها با اسناد موثق تثبیت گردیده و بعد از حدود یکسال از سازمان طرد شدند. و سازمان این عناصر رویزیونیست خاین را منحیث عاملین دولت مزدور و سوسیال امپریالیسم روسی به جنبش چپ و توده های مردم افشاند. این رویزیونیستهای وطن فروش بعد از طرد از سازمان به دولت مزدور و سوسیال امپریالیستهای اشغالگری پیوسته و علیه سازمان و جنبش انقلابی پرولتری (م- ل- م) به تبلیغات خاینانه پرداختند. و ضربت سازمان عمدتاً توسط دولت مزدور بر اساس خیانت همین عناصر رویزیونیست و اپورتونیست و خود فروخته صورت گرفت که تعدادی از کدرهای مرکزی و اعضای سازمان زندانی شدند. (تذکر: مسایل مربوط به تشکیل سازمان پیکار برای نجات افغانستان و مبارزات آن در جنبش کمونیستی کشور در کتاب "خیانتهای اپورتونیسیم و رویزیونیسم علیه جنبش کمونیستی افغانستان" به تفصیل صورت گرفته و در ویب سایت " پیام آزادی" به نشر رسیده است).

اعضای سازمان بعد از ضربت خوردن در جبهه جنگ ضد سوسیال امپریالیسم روسی و رژیم مزدور توسط نیروهای احزاب ارتجاعی اسلامی نوکرامپریالیستهای غربی از جمله " باند جمعیت اسلامی" در اواخر سال 1361 از جبهه جنگ عقب نشینی کرد. در این زمان ما سه وظیفه ای مهم پیش روی داشتیم: اول- مبارزه "بین دو خط" در سازمان که با پیشبرد این مبارزه توانستیم بگونه جدی و قاطع خطوط انحرافی اپورتونیستی را از سازمان طرد کرده و خط سازمان را بر مبنای (م- ل- ا) استحکام بخشیم. 2- مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی به منظور وحدت بخشهای مختلف جنبش انقلابی پرولتری و ایجاد حزب کمونیست انقلابی که آنرا تا حد توان به پیش برده و با چند گروه و محفل مذاکرات و مباحثاتی انجام دادیم. 3- پیشبرد مبارزه ملی و طبقاتی علیه سوسیال امپریالیسم «شوروی» و رژیم مزدوران و افشای جنایات آنها علیه خلق مظلوم افغانستان و همچنین مبارزه سیاسی افشا گرانه علیه تنظیمها و احزاب ارتجاعی اسلامی و امپریالیستهای غربی و دولتهای ارتجاعی منطقه حامی آنها که در جنگ مقاومت خلق

ما علیه سوسیال امپریالیسم شوروی مداخله می کردند و افشای جنایات، اجحافات و مظالم و تعدی های احزاب اسلامی علیه توده های خلق در جبهات جنگ در روستاهای کشور. سازمان مبارزه را در این سه عرصه برای یکدهه موفقانه به پیش برد و خط ایدئولوژیک-سیاسی سازمان را بر مبنای خط انقلابی (م-ل-ا) هر چه بیشتر استحکام بخشید. اما از آنجاییکه سازمان ویا حزب انقلابی پرولتری منحیث یک پدیده زنده و پویا دارای تضاد است؛ با آنکه به اثر تداوم مبارزه بین "دوخط" اختلافات و تضادهای درون سازمان بگونه نسبی حل می شوند؛ لیکن در پراتیک مبارزه طبقاتی در شرایط و اوضاع مختلف اختلافات و تضادهای جدیدی سر بلند می کنند؛ از این رو وحدت در یک سازمان کمونیستی نسبی است نه مطلق. وحدت هدف است و مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی بمثابة وسیله ای برای کسب وحدت می باشد. تضاد های درون سازمان انقلابی پرولتری بازتابی از تضادهای طبقاتی در جامعه است. که همزمان با ادامه مبارزه طبقاتی علیه طبقات ارتجاعی و امپریالیسم در جامعه، مبارزه بین دوخط در درون سازمان نیز باید ادامه یابد. بر همین اساس بار دیگر انحرافات اپورتونیستی در سازمان پیکار برای نجات افغانستان سر بلند کردند. کنفرانس سازمان بعد از رهائی کدرها و اعضای سازمان از زندان بتاريخ (4) جدی سال 1371 به منظور بررسی ماهیت انحرافات اپورتونیستی و طرد آنها دایر گردید. مذاکرات و مباحثات جدی روی مسایل انحرافی صورت گرفت؛ من در طول جریان کنفرانس اصرار داشتم تا مسایل مورد اختلاف باید بر مبنای دیالکتیک ماتریالیستی مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرند؛ زیرا بحث بر سر « ملامت کردن این شخص و یا آن شخص نیست» بلکه بحث بر سر تزکیه سازمان از لوٹ انحرافات اپورتونیستی و تثبیت خط ایدئولوژیک-سیاسی سازمان واقعاً انقلابی پرولتری است. سازمانی که بتواند مبارزات توده های خلق را علیه طبقات ارتجاعی و امپریالیسم به پیش برده و انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی را به پیروزی برساند؛ باید دارای خط مارکسیستی-لنینیستی-مائونیستی بوده و متشکل از انقلابیون واقعی و صادق باشد. همچنین من در جریان جلسات کنفرانس تأکید داشتم که به مسئله رابطه دیالکتیکی بین "گفتار و عمل" توجه جدی صورت گیرد و گفتار با کردار مقایسه شود؛ اما اکثریت بزرگ حاضر در کنفرانس موضوعات مورد اختلاف را با دید غیر دیالکتیکی و مسامحه کارانه مورد ارزیابی قرار می دادند و نظر داشتند که: "باید سعی کنیم به هر قیمتی وحدت سازمان حفظ شود". و من این موضوع را نیز گرایش به اپورتونیسم ارزیابی کردم. لذا اختلاف و تضاد با همان موقعیت اولی باقی ماند و منتج به دوموضعگیری متضاد در سازمان گردید. از آنجاییکه انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی به اشکال و شیوه های گوناگون عمل می کنند و در مراحل ابتدائی شناخت از ماهیت طبقاتی آن برای عده ای از اعضای سازمان که سطح آگاهی تئوریکی آنها نازل است، دشواری باشد و با عبارت پردازیهای اپورتونیستی جناح انحرافی به آسانی اغفال و اغوا می شوند. جریان نه ماه ادامه کنفرانس به نتیجه نرسیده و موفق به تصفیه و طرد انحرافات اپورتونیستی از سازمان نشد و اکثریت اعضای مرکزی و دیگر اعضای سازمان به دفاع از اپورتونیسم برخاسته و در این منجلاب قرار گرفتند. بعبارت دیگر « روشنفکران» مدعی « م - ل - م و انقلاب پرولتری و کمونیسم» که تاکنون هم چنین ادعایی دارند؛ در برابر اصولیت انقلابی پرولتری قرار گرفتند و تضاد درون سازمان به موقعیت انتاگونیستی رسید و سازمان پیکار برای نجات افغانستان به دو جناح اقلیت اصولی (اصولیت انقلابی پرولتری) و جناح اکثریت انحرافی (اپورتونیستی) تقسیم گردید. کنفرانس سازمان نقطه عطفی بود در مبارزه بین دوخط که جهت گیریهای غیر اصولی و غیر دیالکتیکی اکثریت اعضای شرکت کننده در کنفرانس بدفاع از انحرافات اپورتونیستی برخاستند و جناح اقلیت که بر موضع "اصولیت انقلابی پرولتری" استوار باقی ماند.

- "سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی (ساوو)": این سازمان در سال (1359) تشکیل شد. هسته اصلی این سازمان جناح سنتریستی در درون سازمان جوانان مترقی بود. رهبری این سازمان از همان ابتدا در برابر رویزیونیسم خروشچی و سوسیال امپریالیسم « شوروی» موضع سنتریستی داشت. این

گروه خود را «مارکسیست-لنینیست» می نامید و اندیشه مائوتسه دون را قبول نداشت و ندارد. و درباره دگمارویزیونیسم خوجه ای نیز موضع سنتریستی اتخاذ کرد. "گروه سمندر" که بعداً «ساوو» را تشکیل داد از جمله جناح های تشکیل دهنده "ساما" بود که بعد از دستگیری فقید مجید توسط دولت مزدور از این سازمان انشعاب نمود. این گروه با اعلامیه "جبهه متحد ملی" ساما و مشی جمهوری اسلامی نیز موافقت نموده و از (کودتا-قیام) «ساما» دفاع نمود. رهبری "ساوو" درباره "سازمان جوانان مترقی" ارزیابی غیرواقعی داشته و توطئه گرانه رهبری "س ج م" (از جمله رفیق اکرم یاری و رفیق صادق یاری) رابه درباری بودن متهم می کرد. "ساوو" در سال (1980) میلادی صحبت از کشورهای بزرگ سوسیالیستی در جهان دارد. در حالیکه بعد از درگذشت رفیق استالین در سال 1953 و تسلط رویزیونیسم "مدرن" بر حزب کمونیست و دولت اتحاد «شوروی» دیگر سوسیالیسم ای در آن کشور وجود نداشت. همچنین بعد از مرگ رفیق مائوتسه دون در سال 1976 و تسلط رویزیونیسم «سه جهانی» بر حزب و دولت چین، رویزیونیستهای حاکم راه سرمایه داری در پیش گرفته و چین را بیک سوسیال امپریالیستی مبدل کردند. و به همین منوال با سقوط حزب کمونیست آلبانی در منجلا ب دگمارویزیونیسم خوجه ای دیگر در آلبانی سوسیالیسم ای وجود نداشت. همچنین رهبری "ساوو" در اواخر دهه هفتاد میلادی صحبت از «نبرد ایدئولوژیک-سیاسی دوجهان بزرگ مارکسیستی در چین و شوروی داشته و از موجودیت «دوترند» چین و شوروی سخن میزند. در حالیکه این موضوع ساخته و پرداخته اپورتونیستها و رویزیونیستها در جهان بود. "ساوو" با دوفرد که یکی سابقه عضویت در حزب رویزیونیست «دموکراتیک خلق» را داشت و دیگری نمایندگی از خط دگما رویزیونیستی انور خوجه می نمود به وحدت رسید و تشکیلی بنام «اتحاد مارکسیست-لنینیست های افغانستان (املا)» را تشکیل داد. این تشکل که از سه جریان انحرافی سنتریستی، رویزیونیستی و دگمارویزیونیستی مایه می گرفت، هیچگاهی نتوانست خود را از این منجلا ب بیرون کند. و شماره های «جرقه» (ارگان "املا") خاصاً شماره های (5 و 19) " به لحاظ ایدئولوژیک-سیاسی و نظرات و مواضع آن، "املا" هرچه عمیق تر در پرتگاه اپورتونیسم و رویزیونیسم و تسلیم طلبی غرق گردید. رهبر "ساوو-املا" بر اساس ایدئولوژیک سیاست اپورتونیستی اش به سفارت چین مراجعه کرده و از دولت رویزیونیستی و ضدانقلابی چین درخواست «کمک» نمود. رهبری «ساوو» و «املا» خاصاً "ه. م" طی بیش از چهارونیم - پنج دهه "سرسختانه" بر مواضع اپورتونیستی اش باقی مانده و از همین موضع اپورتونیستی اندیشه انقلابی مائوتسه دون و "مائونیسم" را مورد حمله اپورتونیستی قرار داد.

- "سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما): تشکیل "ساما" در ماه سرطان سال 1358 اعلام گردید. گروه مجید، گروه "سمندر" و گروه "تازه اندیشان" از گروه های تشکیل دهنده "ساما" بودند. تأسیس دولت موقت "جمهوری اسلامی" که در اعلامیه "جبهه متحد ملی" (ساما) درج شده است، مورد پذیرش هر سه گروه تشکیل دهنده "ساما" قرار داشت. هر سه گروه طرح کودتا-قیام "ساما" را مورد تأیید قرار دادند. اعلامیه موجودیت "ساما" که در کنفرانس مؤسس ترتیب گردید دربرگیرنده خطوط فکری هر سه گروه بود. یعنی خط «مارکسیستی-لنینیستی» (سمندر)، خط ملی دموکراتیک (مجید) و خط ملی اسلامی ("تازه اندیشان"). "ساما" بر مبنای همین مشی التقاطی طرح "کودتا-قیام" را در جدی سال 1358 نیز تنظیم کرد که فرصت عملی کردن آنرا نیافت. در این طرح گروه ها و افراد دیگر از منسوبین جریان دموکراتیک نوین و «گروه انقلابی...» نیز شرکت داشتند. همچنین از تنظیمهای اسلامی "میان رو" و تعدادی از نظامیهای مخالف رژیم مزدور خلقی پرچمیها و افراد دیگری از جمله عبد الملک (عبد الرحیم زی) نیز در طرح این کودتا شرکت داشتند. بعد از دستگیری فقید مجید توسط دولت مزدور جناح "سمندر" بدون موضعگیری رسمی و آرایه دلایل از "ساما" انشعاب نمود و جناح مجید و جناح "تازه اندیشان" در ماه جوزای سال 1359 کنگره "ساما" را دایر کردند. کنگره برنامه "دموکراتیک ملی" مبتنی بر «مشی مستقل ملی» منحیث پرچم درونی و برنامه "ملی اسلامی" را به شکل "اعلام مواضع" به عنوان پرچم بیرونی "ساما" تصویب

کرد. در برنامه دموکراتیک ملی "ساما" مسایلی از جمله: "نقش پیش آهنگ طبقه کارگر در رهبری انقلاب ملی و دموکراتیک شده است، از ایجاد حزب طبقه کارگر، تشکیل جبهه متحد ملی، سازماندهی ارتش توده ای، تبلیغ و ترویج اندیشه های پیشرو عصر، تحقق برنامه در مرحله ای انقلاب ملی و دموکراتیک طراز نوین که راه تکامل جامعه رابسوی گذار به جامعه فارغ از بهره کشی و ستم طبقاتی و ملی بازکنندونیز از تحقق برنامه حد اکثر و گذار به جامعه بدون طبقه" درج شده است. لیکن در این برنامه حتی یکبار هم بگونه صریح از "م- ل- ا" منحیث ایدئولوژی رهبری کننده "ساما" و از برنامه حد اقل یعنی تشکیل "دولت دموکراتیک خلق" و برنامه حداکثر یعنی تأسیس "نظام سوسیالیستی" و ایجاد "دیکتاتوری پرولتاریا" و رسیدن به جامعه "کمونیستی" نام برده نشده است. و برخی از اعضای سابق "ساما" همین عبارت "اندیشه های پیشرو عصر" را "م- ل- ا" معنای کنند اما در تحولات قهقرائی که بعد از دستگیری فقید مجید در "ساما" رونما گردید؛ در برنامه، "اعلام مواضع" ساما چنین می خوانیم: "تأسیس دولت جمهوری اسلامی مردمی که انعکاس دهنده ای راستین خواسته ها و آرمانهای ملی و دموکراتیک مردم افغانستان است". و با اعلام این نظر و موضع و استراتژی در حقیقت "ساما" به لحاظ ایدئولوژیک-سیاسی، استراتژی و اهدافش دیگر نمی تواند مدعی همان مواضع قبلی اش مانند «اندیشه های پیشرو عصر، انقلاب ملی و دموکراتیک طراز نوین، تکامل جامعه بسوی گذار به جامعه فارغ از بهره کشی و ستم طبقاتی و ملی، جامعه بدون طبقه و نقش پیش آهنگ طبقه کارگر در رهبری انقلاب ملی و دموکراتیک" که در برنامه اول "ساما" درج است، باشد. زیرا "ساما" با پذیرش نظام جمهوری اسلامی با ماهیت ایدئولوژیک-سیاسی و استراتژی و اهداف ارتجاعی و ضدانقلابی آن با مارکسیسم-لنینیسم -اندیشه مائوتسه دون و موضوعات مطرح در برنامه اول در تضاد انتاگونیستی قرار داشت. و تأسیس دولت جمهوری اسلامی منحیث یک نظام طبقاتی با ایدئولوژی و سیاست و فرهنگ مشخص آن؛ بدون هیچ اگر و مگر و توجیه باقیهای بی محتوی، دفاع از منافع طبقات ارتجاعی فئودال و بورژوازی کمپرادور است که در نوکری با امپریالیسم قرار داشته و دارند. و بفرض اگر بپذیریم که برنامه اول "ساما" با همان مواضع ناروشن آن برای یک سازمان کمونیستی نوشته شده است؛ لیکن پذیرش دولت جمهوری اسلامی در برنامه "جبهه متحد ملی" از طرف "ساما" و اقدام به "کودتا- قیام" (بجای پیشبرد مبارزه انقلابی جهت پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و تأسیس دولت دموکراتیک خلق) یک چرخش انحرافی بسوی اپورتونیزم بود. و "ساما" با انحرافات بعدی اش با اتخاذ موضع «مشی مستقل ملی» و «اعلام مواضع» صراحتاً در پرتگاه رویزیونیسم سقوط کرد. "ساما" بر مبنای همین مشی رویزیونیستی در ماه جدی سال 1360 به دولت مزدور و سوسیال امپریالیسم شوروی تسلیم شده و پروتوکول همکاری نظامی سیاسی امضا کرد. و بخش "ساما" در هرات که قبلاً به دولت تسلیم شده بود از طرف مرکزیت "ساما" شامل پروتوکول رسمی گردید. "ساما" با دولتهای امپریالیستی فرانسه، آلمان و امریکا و دولت رویزیونیستی و ضدانقلابی چین رابطه گرفت و از آنها درخواست «کمک» کرد. همه این مسایل ناشی از خط رویزیونیستی است که بر "ساما" مسلط بود. رهبری "ساما" در اواخر سال 1362 کنفرانسی دایر کرد تا به مسئله تسلیمی به دولت مزدور «رسیدگی» نماید؛ لیکن به این موضوع بر اساس مشی «اعلام مواضع» و خط برنامه ای "ساما" برخورد نمود؛ لذا کنفرانس نتوانست بگونه اساسی وقاطع به مسئله تسلیم طلبی برخورد نماید. و رهبری "ساما" مسئولیت این خیانت ملی و خیانت به خلق و ضرباتی که به مبارزات آزادی خواهانه خلق افغانستان وارد کرد و همچنین مسئولیت خون "ساما" نی هایکه نا آگاهانه و اغفال شده از طرف رهبری "ساما" در سنگردولت مزدور و ارتش سوسیال امپریالیسم شوروی قرار گرفته و علیه تنظیمهای ارتجاعی اسلامی (حزب اسلامی گلب الدین در شمالی و جمعیت اسلامی ربانی در شرق هرات) جنگیدند و کشته شدند و یابا بلند کردن صدای اعتراض و محکومیت در برابر این تسلیمی در درون جبهات جنگ کشته شدند و یا تعدادی از آنها که از جانب "خاد" شناسائی شده و بقتل رسیدند، بعهده دارد. و هر دو بخش "ساما" (ساما- ادامه دهندگان و ساما- ندای آزادی) با هیچ ترفند و نیرنگ اپورتونیستی و ژست «مبارز ملی گرفتن» و یا کاسب کارانه در پشت



شعار "اندیشه های پیشرو عصرگ و" دولت ملی دموکراتیک" نمی توانند خود را پنهان کنند. تاریخ درباره خابنین به خلق و میهن قضاوت بیرحمانه می کند.

انتقاد در برابر مسئله تسلیمی "ساما" به دولت مزدور و سوسیال امپریالیسم «شوروی» و تسلط خط «اعلام مواضع» منجر به بحران گسترده و عمیقی در "ساما" گردید؛ زیرا بخشهای از "ساما" در برابر شیوه ای برخورد مرکزیت "ساما" به مسئله تسلیم طلبی به مخالفت برخاستند. چون در جریان مسئله تسلیمی "ساما" به دولت مزدور و سوسیال امپریالیسم «شوروی»، بخشی از صفوف بی اطلاع نگهداشته شده بودند و بخشی هم که در ابتدا مخالفت کردند تحت تأثیر استدلالهای واهی هیئت رهبری و کدرهای نظامی "ساما" قرار گرفته و اغوا شدند که گویا این یک « تاکتیک» برای نجات جبهات و مواضع نظامی "ساما" از شرحمات احزاب ارتجاعی اسلامی و «حفظ بقای» سازمان بوده است! این انتقادات علیه مسئله تسلیم طلبی و خط "اعلام مواضع" منجر به بحران گسترده در "ساما" شده و چند انشعاب در ساما صورت گرفت. از جمله بخشهای که از "ساما" انشعاب کردند، سه بخش آن باموضعگیریهای نسبتاً روشن در برابر "اعلام مواضع و برنامه ساما" و مسئله تسلیم طلبی و با موضع "م- ل- ا" اعلام موجودیت کردند.

1- بخش غرجهستان ساما: این بخش انشعاب خود را از رهبری "ساما" در خزان سال 1364 اعلام نموده و می گوید که در ابتدا با وجود موضعگیری روشن علیه هر دو مشی رسمی "ساما" (اعلام مواضع و برنامه)، نام ساما را با خود حمل می کردیم و باین صورت "دچار اپورتونیزم تشکیلاتی" بودیم. تعدادی از این بخش دوباره به رهبری "ساما" پیوست و بخش دیگر "هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان" را بر اساس خط ایدئولوژیک-سیاسی "م-ل-ا" تشکیل داد. 2- محل جوانان مترقی: این گروه با موضعگیری علیه مشی "اعلام مواضع" ساما و در دفاع از "م- ل- ا" در سال 1365 از "ساما" انشعاب کرد. 3- مبارزین راه آزادی مردم افغانستان: این بخش در ابتدا از جمله گروهی بود که بنام "ساما- جناح انقلابی" انشعاب خود را از "ساما" اعلام نمود. بعد بین اعضای گروه روی مواضع ایدئولوژیک-سیاسی و بر سر موجودیت عناصری از عاملین تسلیم طلبی ملی و طبقاتی در این گروه، انشعاب صورت گرفت و افرادی که با موجودیت این افراد تسلیم طلب مخالف بودند از این گروه جدا شده و تحت نام "مبارزین راه آزادی مردم افغانستان" و بر مبنای خط ایدئولوژیک-سیاسی "م-ل-ا" اعلام موجودیت کردند. دو گروه "محل جوانان مترقی" و "مبارزین راه آزادی مردم افغانستان" در دهه هفتاد خورشیدی با جناح اپورتونیزمی "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" بدون برخورد اصولی مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی به انحرافات اپورتونیزمی صریح این جناح به وحدت ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی رسیده و تشکیلی را بنام "کمیتة وحدت جنبش کمونیستی (م-ل-م) افغانستان" اعلام کردند.

-جناح متحد رهبری "ساما": این بخش "ساما" به رهبری حاجی قیوم "رهبر" در اوایل سال (1368) خورشیدی باتفاق گروه ها و افراد دیگری پلاتفورم تشکیلی بنام "جبهه ملی رهائیبخش" را منتشر کردند. در این اعلامیه از تشکیل "جمهوری دموکراتیک" ذکر رفته است. بعد از ترور حاجی قیوم در سال 1990 غند سنگین (تشکیل نظامی "ساما" که از زمان تسلیمی ساما به دولت مزدور تا آخرین روزهای حیات ننگین این دولت با آن باقی ماند) در آستانه فروپاشی دولت دست نشانده روسی با شورای نظار بر رهبری احمد شاه مسعود در همکاری نزدیک قرار گرفت. و این غند زمینه ای شد که بقایای "ساما" با "شورای نظار" و "جنبش ملی- اسلامی" تحت رهبری رشید دوستم و ملک در همکاری قرار گرفته و از این طریق با دولت اسلامی (متشکل از گروه های جهادی، ملیشه ای و بخشهای از باندهای خلق) رابطه برقرار کردند. به همین رابطه گروهی از "ساما" در سال 1372 بعد از ملاقات و مذاکره با احمدشاه مسعود جهت مذاکره بارهبری "جنبش ملی- اسلامی" به سمت شمال کشور سفر کردند و در یک سانحه هوایی در تنگی تاشغرقان (29) تن از اعضای "ساما" در این سانحه کشته شدند. قبلاً تذکر داده شده که پروتوکول تسلیمی

ساما" به دولت مزدور و سوسیال امپریالیستهای اشغالگر در ماه جدی سال 1360 بامضار سید و کنفرانس سرتاسری "ساما" در سال (1362) جهت رسیدگی به مسئله تسلیم طلبی طبقاتی و ملی تشکیل شد تا در این زمینه تحقیق و بررسی انجام دهد. و سند جریان کار "کمیسیون تحقیق و بررسی مسئله تسلیم طلبی - ساما -" در کتاب "نگاهی به خیانت‌های اپورتونیزم و رویزیونیسم به جنبش کمونیستی افغانستان" در ویب سایت "پیام آزادی" به نشر رسیده است. خوانندگان می توانند آنرا مطالعه کرده تا بگونه تفصیلی درباره این "سند" ننگین و عملکردهای خاینانه رهبری "ساما" آگاهی حاصل کنند.

### **مرحله سوم فعالیت گروه های مربوط به جنبش انقلابی پرولتاری (م-ل-ا یا م-ل-م) :**

چنانچه در مبحث قبلی در این باره توضیح دادیم که سازمان پیکار برای نجات افغانستان از اوایل سال 1362 با مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی سازمان را در همه عرصه ها مورد نقد و بررسی قرار داد و با طرد نظرات و مواضع انحرافی اپورتونیستی هر چه بیشتر خط ایدئولوژیک سیاسی سازمان را استحکام بخشید و تشکیلات سازمان را از وجود عناصر حامل ایده ها و افکار انحرافی اپورتونیستی تزکیه نمود. در این جریان تأمین رابطه با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و دسترسی به اسناد و مدارک "جا" در ارتقای سطح آگاهی از مسایل جنبش کمونیستی بین المللی ما را کمک کرد. ما با اعتقاد به این اصل که حزب کمونیست اساسی ترین و مهمترین سلاحی است برای پرولتاریا در امر پیشبرد مبارزه اش علیه امپریالیسم و سایر طبقات ارتجاعی استعمارگر و استثمارگر رهبری مبارزات انقلابی و مترقی پرولتاریا و سایر زحمتکشان در امر پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی و تأسیس دیکتاتوری پرولتاریا تار سیدن به جامعه بدون طبقه (کمونیسم)؛ لذا ما با درک این مسئولیت، مبارزه در راه ایجاد حزب کمونیست انقلابی رامنحیث وظیفه اساسی و مرکزی خود قرار دادیم. از آنجاییکه در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و مستعمره که انواع ستم و استبداد و اختناق حاکمیت دارد، گروه های انقلابی پرولتاری در شرایط غیرقانونی و مخفی شکل گرفته و جدا از هم فعالیت می کنند (این موضوع در کشورهای سرمایه داری نیز بشکل دیگری بر همین منوال است)، از اینجاست که مسئله وحدت ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی بین محافل و گروه های مختلف که تا حدی از محفلگرایی و تشتت و پراکندگی نیز رنج می برند، آسان نیست و به مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی بیشتری نیاز است. بعد از اعلام موجودیت "هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان" سازمان پیکار برای نجات افغانستان با آن رابطه برقرار کرده و در سطح تبادل اسناد جنبش بین المللی کمونیستی و چاپ و نشر اسناد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی "جا" همکاری دوجانبه را آغاز کردیم. مابتاریخ 28-7-1366 پیشنهاد مذاکره بمنظور مشخص کردن اختلافات ایدئولوژیک-سیاسی و حل آن و تلاش و مبارزه برای وحدت بخشهای مختلف جنبش کمونیستی (م-ل-ا) را مطرح کردیم. و بعد از تبادل چند مکتوب و موافقت هر دو طرف مذاکرات رسمی بین "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" و "هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان" بتاریخ 4-2-1368 آغاز گردید. قبل از ترتیب آجدای مذاکرات و مباحثات، نماینده "هسته انقلابی..." آقای (ضیا) توضیحاتی از گذشته سیاسی اش ارائه داد و از اینکه حاجی قیوم در زمستان سال 1360 مسئله تسلیم طلبی "ساما" را از وی مخفی نگه داشته و همچنین از نحوه برخورد خود "ضیا" به مسئله تسلیم طلبی "ساما" با دولت مزدور و برخورد حاجی قیوم "رهبر" "ساما" باین موضوع و درباره رسیدگی بآن و طرح تشکیل "کمیسیون تحقیق و بررسی" توضیحاتی ارائه کرد. نماینده "هسته انقلابی..." طبق گفته خودش زمانیکه هنوز عضو "ساما" است و برنامه "ساما" را قبول دارد، مسئولیت "کمیسیون تحقیق و بررسی مسئله تسلیم طلبی" بوی سپرده شده و چنین ادامه می دهد: در این وقت حاجی قیوم پرواز سفر به خارج را بهانه قرارداد و از شرکت در جلسه ای که قرار بود درباره مسئله تسلیم طلبی "ساما" به دولت مزدور بحث و مذاکره صورت گیرد، معذرت خواست. لیکن در این سفر برای حاجی قیوم توضیح داده شد که در سطح رهبری "ساما" با حزب کمونیست ترکیه ملاقات نماید. حزب کمونیست ترکیه تلاش داشت که "ساما" را با خود در جنبش بین المللی کمونیستی ببرد. آنهم

باین منظور که کمونیستهای ترکیه مجید را مشابه بایکی از رهبران کمونیستهای ترکیه میدانستند. قبل از تدویر کنفرانس سرتاسری "ساما" حاجی صاحب با حزب کمونیست ترکیه ملاقات نموده و این ملاقات ها به نتیجه نرسید بود. خصوصاً درباره تشکیل حزب و شرکت در کنفرانس بین المللی "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی". نماینده "هسته انقلابی ... می گوید: " در این وقت حاجی قیوم را مورد سؤال قرار دادم که آیا نمی خواهید حزب کمونیست بسازید؟ و همچنین صحبت درباره حزب کمونیست ترکیه که آنها خواهان مذاکره به منظور ایجاد حزب کمونیست در افغانستان بودند.

**توضیح:** اینکه " ضیا" قیوم " رهبر" را توصیه می کند تا در سطح رهبری "ساما" با حزب کمونیست ترکیه ملاقات نماید (اگر این حزب واقعاً حزب کمونیست انقلابی بوده است) ویا اینکه او را مورد سؤال قرار میدهد که آیا نمی خواهید حزب کمونیست بسازید؟؛ ملاحظه می شود که: "ضیا" "ساما" را یک سازمان کمونیستی قبول دارد و بر همین اساس خواهان تشکیل حزب کمونیست است.

( ضیا) ادامه میدهد: در این وقت هنوز پروتوکول بین "ساما" و دولت بعد از گذشت چهار ماه رسمیت داشته و ساما سند نفی این پروتوکول را صادر نکرده است. همچنین به من پیشنهاد شد که در طرح کشیدن رفقای ساما از غند سنگین به ریاست هیئتی عازم محل شوم و من از رفتن امتناع کردم. در این وقت مسئولیت روابط خارجی به حاجی قیوم سپرده شد و من منحیث عضو روابط خارجی تعیین شدم. حاجی قیوم در گرماگرم کنفرانس گفت: "مادر حالت تضاد بین ایدئولوژی و سیاست قرار داریم" و پیشنهاد نمود که: در رابطه به موضعگیری با تئوری «سه جهان» و مرکزیت منتخب جدید موضوع را فرمول بندی و فیصله نمائید. اساساً صحبت بر سر رابطه با حزب کمونیست چین است. در این موقع با ایجاب ضرورت های سیاسی در حالیکه مسایل متوجه " تازه اندیشان" است؛ مسئله رابطه با چین مورد بحث قرار نمی گیرد و فیصله می شود که تا قاطعیت ایدئولوژی و انعطاف در سیاست مطرح است، من هم باین مسئله تابع هستم. در این جریان بار دیگر طرح انعطاف در ایدئولوژی ب میان آمد خصوصاً در رابطه به تئوری «سه جهان» و رابطه با چین. حاجی قیوم مطرح نمود که گروه دعوت شده از جانب چین باید آمادگی بگیرد و من طرح تعلیمات سیاسی نظامی را در گروه اعزامی به چین در میان کشیدم. البته برنامه از طرف حاجی قیوم برای گروه طرح گردیده بود. در رأی گیری در این مورد سه نفر در مقابل یک نفر برنامه سیاسی نظامی تعیین شد و قبول گردید که افراد گروه تعیین شوند و نام گروه هم " مدرسه سیاسی نظامی" گذاشته شد.

**توضیح:** در اینجا ملاحظه میشود که "ضیا" مانند دیگر اعضای رهبری "ساما" با تئوری رویونیستی «سه جهان» و دولت ارتجاعی و ضد انقلابی چین تضادی ندارد و سفر گروه "ساما" به چین برایش آنقدر حایز اهمیت است که آنرا «مدرسه سیاسی نظامی» می نامد. و طرح مسئله " انعطاف در ایدئولوژی" در رابطه به « تئوری سه جهان» و رابطه با دولت چین ماهیتاً یک انحراف رویونیستی است.

"ضیا" چنین می گوید: در کنفرانس سرتاسری فیصله گردید که همین گروه ده نفری (مدرسه سیاسی نظامی) که عازم چین هستند اعضا و کدر های جانشین سازمان اند. چنین وانمود گردید که تأمین ارتباط با چین برای "ساما" اهمیت استراتژیک دارد و منظور از سفر به چین حفظ گسترش روابط سازمان با چین است. من نظر داشتم که در مورد سفر گروه ده نفری به چین آنها باید در آنجا تحقیقاتی بنمایند تأیید شود که چقدر اندیشه مائوتسه دون در چین زیر پا شده که یک نفر اقلیت در برابر ده نفر اکثریت قرار گرفتیم. هیئت به چین سفر نمود و همزمان با آن سفر به امریکای لاتین مطرح شد که از جمله دیدار با حزب کمونیست «سه جهانی» ارجنٹاین و محافل شیلی نیز جزء پروگرام بود.

توضیح: ملاحظه می شود که آقای "ضیا" درباره به شکست کشاندن انقلاب و انهدام دیکتاتوری پرولتاریا و نظام سوسیالیستی و نابودی دست آوردهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی بوسیله ای رویونیستهای «سه جهانی» کاملاً درگمراهی قرار دارد و می خواهد از طریق هیئت "ساما" به چین این مسئله را مورد تحقیق قرار دهد! و دیدار رهبری "ساما" با «حزب کمونیست سه جهانی» ارجنٹاین و محافل شیلی بر اساس انحراف رویونیستی "طرح انعطاف درایدنولوژی" در رابطه به «تنوری سه جهان» صورت گرفته است.

"ضیا" می گوید: مسئله تسلیم طلبی طبق طرح و برداشت من، از مسئله تماس مجید با حفیظ الله امین منشأ می گیرد که خود گامی بوده است در جهت تسلیم طلبی. حاجی قیوم از ترس افشای همین موضوع با عاملین تسلیم طلبی در رابطه است. ("ضیا" همچنین به برخی مسایل دیگر تماس می گیرد از جمله: "لومپنیزم یا مرگ ارزشها" از وی است از صحبت‌های حاجی قیوم که می گوید: برخورد با مجید لومپنیزم است"). "ضیا" ادامه میدهد: بنظر من سفر هیئت به چین باید برای تکمیل معلومات از چین باشد و من گزارش کمپرادوریزم چین را از رفیق سفر چین گرفته ام، تا در آینده بتوانم برنامه ها و نظرات خود را در مورد چین خوبتر تدوین نمایم. "ضیا" مدعی است که: تابستان سال (1364) بود که ما در حال آمادگی برای انشعاب بودیم و من در این شرایط تهدیداتی را از طرف مرکزیت احساس می نمودم و وظیفه سفر در اروپا نیز بر این طرح گردید. من در ختم کنفرانس هنوز ساما را با برنامه کمونیستی قبول دارم و مشکلات را در رابطه با سیاست بازیهای حاجی قیوم میدانستم. بعد از ختم کنفرانس مسایل طرح شد و در همان بهار سال 1364 مسایل اصولیت برایم شکل گرفت. حماقت حاجی صاحب پروسه انشعاب ما را از "ساما" تسریع کرد و رنه تا دو سال دیگر هنوز در همان خط باقی میماندیم. و شاید ماندن ما با ساما طولانی ترمی شد؛ ولی جدائی ما حتمی بود. سلاح کثی و برخورد های حاجی صاحب علیه ما و زدنیهای وی ممدی بر این موضوع شد. "ضیا" ادامه می دهد: انتاگونیزم ابتدا در مسئله تشکیلاتی بروز کرد و بعد در مسئله ایدئولوژیکی این انتاگونیزم آشکار گردید.

توضیح: "ضیا" می گوید که تسلیم طلبی "ساما" در ابتدا به بخش غرچستان سرایت نکرد؛ لیکن او و دیگر افرادی که بعداً «هسته انقلابی...» را تشکیل دادند، "ساما" را با برنامه کمونیستی قبول داشتند و یا اینکه مدعی اند که از جمله کمونیستهای درون تشکیل "ساما" بوده اند و از این قبیل. ولی اینکه اینها در سال 1360 از تسلیم طلبی طبقاتی و ملی "ساما" اطلاع حاصل می کنند و باز هم تا سال 1364 با خط و برنامه "ساما" یعنی «مشی مستقل ملی» و «واعلام مواضع» و قبول جمهوری اسلامی منحیث استراتیژی "ساما" و پرتگاه تسلیمی به دولت مزدور و سوسیال امپریالیسم روسی همراهی می کنند و چنانچه "ضیا" می گوید که اگر برخورد های نادرست حاجی قیوم نبودی شاید دو سال و یا طولانی تر در "ساما" باقی می ماندند. از این نظر و موضع "ضیا" چنین بر می آید که یا تمایز بین خط انقلابی پرولتری و اپورتونیزم و رویونیسم و تسلیم طلبی طبقاتی و ملی برای او و دیگر همفکرانش مشکل بوده است و یا اینکه آگاهانه این خط را پذیرفته بوده و با آن ادامه دادند. و همچنین این گفته "ضیا" بوضوح نشان میدهد که در جدائی "ضیا" و همراهانش از "ساما" عمدتاً مسایل دیگری غیر از مسایل ایدئولوژیکی-سیاسی (منجلا ب رویونیسم و تسلیم طلبی) باید مطرح بوده است. و رنه اگر مسئله آگاهی انقلابی و باور به "م-ل-م" برای شان مطرح می بود باید از همان چرخش "ساما" به منجلا ب اپورتونیزم راست و رویونیسم و آشکار شدن مسئله تسلیم طلبی طبقاتی و ملی "ساما" به دولت مزدور، از این "خط" و از این "راه" گسست میکردند. اینکه "ضیا" و همفکرانش با عدم پذیرش اشتباهات و انحرافات اپورتونیستی «هسته انقلابی...»، «سازمان کمونیستهای انقلابی» را تشکیل میدهند و به همین صورت «حزب کمونیست» و بعد «حزب کمونیست (مائونیست)» را اعلام می نمایند، دیگر تردیدی باقی نمی ماند که مورد دوم درباره "ضیا" و دیگر همسنگرانش صدق میکند و در عمل ثابت گردید که "ضیا" طی

سه دهه با انحرافات اپورتونیستی حرکت کرده و هیچگاهی حاضر نشده است تا با تمکین به اصل کمونیستی "انتقاد و انتقاد از خود" از اپورتونیسم گسست کند.

در شماره سوم "ندای انقلاب" (ارگان "هسته انقلابی...") در صفحه 7 درباره خط ایدئولوژیک - سیاسی "ساما" چنین آمده است: "ساما هیچگونه موضعگیری مستقل کارگری و هیچگونه تشخص آشکار کمونیستی ندارد. بعد از پولینوم دوم مشی لیبرالیستی رویزیونیستی "اعلام مواضع" مسلط گردید و در نتیجه نه تنها ایدئولوژی زدائی در درون سازمان روزبه روز گسترش می یافت بلکه زمینه تفاهم و نزدیکی با بخشهای دیگر جنبش کمونیستی کشور از بین رفته و امکان ایجاد ارتباط مستحکم با جنبش کمونیستی بین المللی عملاً ناممکن گردید. در صفحه اول بخش چهارم چنین می خوانیم: ما از تسلط مشی لیبرالیستی رویزیونیستی اعلام مواضع بعد از پولینوم دوم حرف میزنیم و نه از رویزیونیست بودن و لیبرل بودن تمامی رهبران آنوقت سازمان. در صفحه 4 همین بخش می خوانیم: باین ترتیب برخلاف طرح اولیه ساما از یک سازمان کمونیستی که برآمد دموکراتیک داشته باشد، بیک سازمان دموکراتیک با برآمد اسلامی مبدل گردید. در پاروقی همین بخش چنین آمده است: از نظر ما طرح سازمان کمونیستی با برآمد دموکراتیک نیز نادرست است بخصوص در شرایط خاص جامعه امروزی افغانستان (صفحه 5). در همین شماره چهارم آمده است که: هزاران تن از کمونیستهای افغانستان در مبارزه علیه رژیم پوشالی و سوسیال امپریالیسم شوروی در درون زندانها و چه در میدانهای جنگ به شهادت رسیده اند و هزاران تن دیگر تا کنون در زندانها بسر می برند (نماینده "هسته انقلابی...") پذیرفت که این رقم اشتباه است). امپریالیسم امریکا با علم کردن جنگ ضد کمونیستی نه تنها به سوسیال امپریالیسم شوروی ضربه وارد نمی سازد بلکه در واقعیت امر ماهیت "مترقی و انقلابی جنگ مقاومت مردم ما" را تخطئه کرده و ادعاهای سوسیال امپریالیسم شوروی و نوکران اش را در ارتجاعی خواندن این مقاومت صحه می گذارد (صفحه 8). بخش غرچستان ساما در مرحله اول فعالیت خود از زمان کنفرانس تاموقع دایر شدن کنفرانس سرتاسری ساما ظاهراً به جناح طرفداران برنامه ساما تعلق داشت و به همین جهت اساساً نمی توانست بصورت بنیادی با ارتداد و انحراف ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی ساما مبارزه نماید و هسته قسمتی از این بخش را در تشکیلات خود جای داد (صفحه 24). در نشریه دیگر در شماره مسلسل 14 "جرقه" صفحه 24 چنین آمده است: "تشکیل "هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان" توسط مارکسیست - لنینیستهای که ادامه ای مبارزات شان را در چوکات ساما ناممکن یافتند و میاحصل یکدوره ای طولانی مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی در درون ساما می باشد"..... و "ساما" بر اساس م-ل-ا و روی ضرورت مبارزه علیه رویزیونیسم و علیه سوسیال امپریالیسم از دید کمونیستی پایه ریزی نشده است (صفحه 13 شماره 4). مهمترین دست آورد مثبت سفر من تأمین ارتباط با حزب کمونیست ترکیه در آلمان غرب بود. در ملاقات با یکی از افراد... از موضع ساما برخورد صورت گرفت... نتیجه این تماس آن بود که غرض یک ملاقات در سطح رهبری دوطرف بعمل آمد (صفحه 43). اما در شماره مسلسل 7 "ندای انقلاب" صفحه 21 چنین می خوانیم: "... ساما هرگز در موضع پرولتاریا قرار نگرفته و هرگز درفش پرولتاریا را باهتزاز نیاورده است. این سازمان از ابتدای تشکل خود یک سازمان کمونیستی (م-ل-ا) نبوده است و اکنون نیز چنین نیست. عناصر و گروه های کمونیست مارکسیست - لنینیست - اندیشه مائوتسه دون که در طول سالها موجودیت ساما در داخل تشکیلات آن مبارزه نموده و قربانیهای بیشمار ولی بیمورد را متحمل شده اند. مادامیکه بخواهند واقعاً دست بمبارزات اصولی و قاطع کمونیستی بزنند؛ هیچ راهی ندارند جز بریدن کامل از ساما بر اساس کامل ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی از این سازمان و ایجاد یک تشکیلات کمونیستی کاملاً مستقل از ساما. آنچنانکه تشکل دهندگان "هسته انقلابی..." عمل نمودند.

**توضیح: در پراگراف فوق مسایل و موارد زیادی درباره ماهیت خط ایدئولوژیک - سیاسی "ساما" وجود دارند؛ اما آنچه که برجسته است که آقای "ضیا" درباره خط ایدئولوژیک - سیاسی و عملکرد های "ساما"**

دچار اغتشاشات فکری عمیقی بوده و همچنین تناقض گوییهای وی در چندین مورد درباره ای خط ایدئولوژیک-سیاسی "ساما" ریشه در انحرافات ایدئولوژیک-سیاسی وی داشته و دارد. چنانچه اوتا سال (1364) عضویت "ساما" را داشته و بر خوردهای قیوم "رهبر" رامانعی در تداوم وی با خط "ساما" می داند. بفرض اگر "ضیا" و همراهان وی «کمونیستهای» انقلابی در "ساما" بودند؛ باید با استراتژی جمهوری اسلامی که در برنامه "جبهه متحد ملی" ساما درج است و با انجام کودتا- قیام از همان ابتدا تکلیف خود را با "ساما" روشن می کردند (چنانکه مدعی است که اعضای «هسته انقلابی...» از جمله عناصر و گروه های "م-ل-ا" هستند که سالها در تشکیلات "ساما" «مبارزه» نموده اند). و با بعداً با "اعلام مواضع" و «مشی مستقل ملی» و مسئله تسلیمی "ساما" به دولت مزدور و سوسیال امپریالیسم شوروی باید از رویزیونیسم مسلط بر "ساما" گسست می کردند. "ضیا" در جریان دودور مذاکرات حاضر نشد درباره مسئله باقی ماندنش در خط رویزیونیستی "ساما" تا سال 1364 پاسخ دهد و فقط استدلال نمود که «ما کمونیستهای» در تشکیل "ساما" بوده ایم. در حالیکه "ساما" یک سازمان واحد بود، نه یک جبهه متحد! و نیز «هسته انقلابی...» بجای پذیرش منجلا ب رویزیونیستی اش در "ساما" و نقد اشتباهات و انحرافات فکری و سیاسی اش در «هسته انقلابی...» در نوشته هایش سعی کرد تا خود را «پیشگام» جنبش کمونیستی (م-ل-م) افغانستان بعد از سال (1365) وانمود سازد.

دور دوم مذاکرات بین سازمان پیکار برای نجات افغانستان و "هسته انقلابی .." بتاريخ 12 اپریل سال 1989 آغاز گردید. بعد از صحبتهای مقدماتی نماینده "هسته ..." درباره ایجاد سازمان پیکار برای نجات افغانستان سوالاتی را مطرح نمود که نماینده "سازمان پیکار..." به آن پاسخ ارایه کرد. "ضیا" در فردای مذاکرات بجای ادامه مذاکرات به بهانه جوئیهای متوسل شد از جمله اینکه سازمان پیکار... با جناح انشعابی از "املا" رابطه برقرار نکرده و با آن مذاکره نمی کند و مطرح نمود که این جناح باید در پروگرام کار "کمیته انسجام و وحدت" گنجانیده شود که سازمان پیکار... بنا بر مواضع انحرافی سابق و انحرافات اپورتونیستی بعدی اش در "املا" به آن موافقت نکرد. و "ضیا" این مسئله را بهانه قرارداد و جریان مذاکرات را ناتمام مانده و آن را ترک کرد. جریان این دودور مذاکرات نشان داد که "هسته انقلابی..." واقعاً پایبند ادامه مذاکره و وحدت اصولی جنبش کمونیستی نیست و نه هم حاضر است که اشتباهات و انحرافات ایدئولوژیک-سیاسی گذشته و حال اش را پذیرفته و از خود انتقاد کند. و واضح گردید که "هسته..." صرف ب فکر جمع آوری کمیته بزرگ است. رهبری "هسته انقلابی .." سال بعد "املا" «مائوتسه دون اندیشه» را در خود مدغم کرده و "سازمان کمونیستهای انقلابی" را اعلام نمود. و باین صورت تشکل جدید مسئولیت اشتباهات و انحرافات اپورتونیستی «املا- مائوتسه دون اندیشه» را (که بدون گسست واقعی از اپورتونیسم "املا" چرخش ناگهانی نموده و خود را اندیشه مائوتسه دون خوانده بود) نیز بعهده دارد. و سازمان پیکار برای نجات افغانستان سند اعلام مواضع "سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان" را مورد نقد قرار داد. «سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان» بایک چرخش دیگر خود را «حزب کمونیست افغانستان» اعلام نمود. در اینجا مواردی از مواضع و نظرات انحرافی «حزب کمونیست افغانستان» را که در برنامه این سازمان درج است و از جانب "سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری)" مورد نقد و بررسی قرار گرفته و در شماره اول "راه حقیقت" در سال (1377) خورشیدی به نشر رسیده است، نقل می نمایم :

در صفحه (47) برنامه «حزب کمونیست افغانستان (حکا)» چنین آمده است: "نمایندگان سیاسی بورژوازی ملی در افغانستان مثل حزب سوسیال دموکرات ("افغان ملت") و سازمان مجاهدین مستضعفین افغانستان اند؛ آن بخش از این نیروها که متعلق به ملیتهای تحت ستم در کشور اند، موضع شان به انقلاب مساعدتر از بخشی است که متعلق به ملیت پشتون می باشد".

توضیح: درحالیکه حزب سوسیال دموکرات "افغان ملت" به لحاظ ایدئولوژی و سیاست و مواضع و عملکردهایش از نمایندگان سیاسی بورژوازی کمپرادوراست و این طبقه ارتجاعی وابستگی نزدیکی به امپریالیسم داشته و درهماغوشی با فنودالیزم قرارداد دارد. و طبق گزارش ارگان نشراتی "حزب افغان ملت" این حزب در جریان سالهای جنگ مقاومت مردم افغانستان علیه سوسیال امپریالیسم «شوروی» و رژیم مزدورباندهای «خلق» پرچمی درخواست همکاری مشترک با احزاب ارتجاعی اسلامی داده و بارها خصومت و نفرت شدید خود را علیه اندیشه های کمونیستی ابراز کرده است. و مواضع و نظرات "حزب افغان ملت" طی سه و نیم دهه خاصاً در یک و نیم دهه اخیر که در دولت دست نشانده سهم گسترده دارد، اینرا به اثبات رسانده که این حزب در چاکری امپریالیسم و استعمار و درهماغوشی با فنودالیزم قرارداد دارد. و "سازمان مجاهدین مستضعفین" در سال (1373) به حزب وحدت اسلامی این نماینده فنودالیزم و کمپرادوریزم و نوکر امپریالیسم و از سرسپردگان "دولت جمهوری اسلامی ایران" بوده و یک نیروی شدیداً ضد مردمی و ضد انقلابی است. و نیز در اینجا «حکا» بجای تأکید بر خصلت طبقاتی بورژوازی ملی مربوط به ملیتهای مختلف کشور، تأکید را روی جنبه های ملیتی این طبقه گذاشته است.

در صفحه (85) بر نامه «حکا» چنین می خوانیم: "تضاد ملیتهای تحت ستم و شئونیسیم طبقه حاکمه ملیت پشتون یکی از تضادهای اصلی جامعه چندین ملیتی افغانستان محسوب میگردد".

توضیح: «حکا» در اینجا به مضمون طبقاتی تضادهای جامعه توجه نکرده و "تضاد ملیتهای تحت ستم و شئونیسیم طبقه حاکمه ملیت پشتون" را از جمله تضاد اصلی جامعه چند ملیتی دانسته و آنرا با تضاد خلقهای ملیتهای مختلف کشور با نیمه فنودالیزم و بورژوازی کمپرادور (که تضاد اساسی جامعه است) و با تضاد خلقهای ملیتهای مختلف با امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم همطراز قرار داده است. در حالیکه شئونیسیم طبقه حاکم ملیت پشتون ناشی از موقعیت طبقاتی آن بوده و بر پایه ای حاکمیت طبقاتی، سلطه و نفوذ و قدرت سیاسی و اقتصادی آن استوار است. و زمانی منشأ طبقاتی این شئونیسیم نابود گردد، ستم ملی شئونیسیتی آن از بین نمی رود. و راه حل ریشه ای این مسئله در جامعه منوط به حل تضاد اساسی و تضادهای اصلی جامعه است، سرنگونی حاکمیت طبقاتی فنودالیزم و کمپرادوریزم و قطع سلطه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم (در آن شرایط) و قطع سلطه استعماری امپریالیستهای امریکائی و ناتو و سرنگونی دولت دست نشانده (در شرایط کنونی کشور) می باشد. اگر بنا بر موضع و نظر «حکا» شئونیسیم ملیت پشتون (تضاد ملیتهای تحت ستم با شئونیسیم طبقه حاکم ملیت پشتون) را من حیث تضاد اصلی جامعه پنداشته و جهت حل آن به "مبارزه ضد شئونیسیتی" اقدام شود این مبارزه ملیتهای مختلف تحت ستم را در برابر ملیت پشتون قرار خواهد داد. و در چنین اوضاعی این خواست طبقات حاکم ارتجاعی ملیت پشتون است که ملیت پشتون را با تحریک انگیزه های شئونیسیتی اغوا کرده و موجب تحکیم پایه های قدرت حاکمیت آن می شود. و باین صورت به اختلاف بین ملیتهای تحت ستم و ملیت پشتون دامن می زند و روحیه همبستگی و اتحاد پرولتاریا و سایر طبقات زحمتکش ملیتهای تحت ستم و ملیت پشتون را خدشه دار شده و به مبارزه مشترک آنها علیه طبقات ارتجاعی حاکم و امپریالیسم لطمه وارد می کند. خصوصاً در شرایط اجتماعی افغانستان که هنوز روابط و علایق محکم طایفه ای، قبیله ای و قومی در بین ملیتهای مختلف کشور از جمله ملیت پشتون با شدت وجود دارد. و در این صورت مبارزه طبقاتی و ملی متحد توده های خلق ملیتهای مختلف کشور جای خود را به مبارزه "ضد شئونیسیتی" ملیتهای تحت ستم علیه شئونیسیم طبقه حاکم ملیت پشتون خواهد داد. طرح این مسئله از جانب «حکا» از دیدگاه تنگ نظرانه ناسیونالیستی بر محور «ستم ملی» صورت گرفته است. در حالیکه از دیدگاه پرولتری حل این تضاد و دیگر تضادهای بین خلقهای ملیتهای مختلف کشور بر بنیاد حل تضادهای طبقاتی جامعه از جمله تضاد خلق با فنودالیزم و امپریالیسم از طریق مبارزه انقلابی

برهبری حزب انقلابی طبقه کارگروسرنگونی حاکمیت طبقت اتذجاعی و قطع سلطه امپریالیسم و تأسیس دولت دموکراتیک خلق برهبری پرولتاریا امکان پذیر است. در این مورد رفیق لنین می گوید: " رژیم ها همیشه کوشش دارند تا ملیت حاکم را وسیله ای سرکوب ملیتهای تحت ستم قرار دهند، با آنکه خودش را ستم می کند و بدین لحاظ او را رسوا و فاسد می سازد". و نیز لنین می گوید: " مسئله ملی نهایتاً و ماهیتاً مشروط به روابط بنیادین طبقاتی بوده و حل نهائی آن از طریق مبارزه طبقاتی و پیروزی نهائی پرولتاریا بر بورژوازی و دستیابی به کمونیسم میسر است". مسئله ستم ملی شنوئیستی اصولاً بعد از سرنگونی طبقات حاکم ارتجاعی فنودال و کمپرادور و قطع سلطه امپریالیسم و استقرار نظام دموکراتیک خلق بر کشورهای شیوه حل تضادهای درون خلق قابل حل است و تضاد بین ملیتهای مختلف کشور از جمله تضاد ملی شنوئیستی و تضاد جنسیتی مردسالارانه، تضاد مذهبی و سایر تضادهای درون خلق با شیوه های دموکراتیک قابل اند. همچنین «حکا» در صفحه (87) برنامه اش صحبت از " « انقلاب ضد شنوئیستی» دارد. این یک نظر و موضع ناسیونالیستی و ضد پرولتری است؛ زیرا در یک کشور کثیرالمله مانند افغانستان، شنوئیسم طبقات حاکم ملیت پشتون زمانی از بین می رود که توده های خلق ملیتهای مختلف کشور تحت رهبری حزب انقلابی طبقه کارگر حاکمیت طبقاتی فنودال و کمپرادور و سلطه امپریالیسم را سرنگون کنند و حاکمیت و دیکتاتوری طبقاتی خود را برقرار سازند.

«حکا» در صفحه (93) برنامه اش می نویسد: " بدون رهائی از ستم ملی شنوئیستی، خلاصی از ستم ملی سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی نمیتواند ممکن باشد".

توضیح: این مورد نیز یک برخورد غیر دیالکتیکی و ضد پرولتری به مسئله ستم ملی شنوئیستی و راه حل آنست. در حالیکه بدون رهائی از ستم و استثمار طبقات حاکم ارتجاعی (طبقه حاکم ملیت پشتون و طبقات حاکم ملیتهای تحت ستم) و قطع سلطه امپریالیسم، ستم ملی شنوئیستی علیه ملیتهای تحت ستم از بین نمی رود. رفیق مانوتسه دون می گوید: " ستم سیاسی، ستم مذهبی، ستم قبیله‌ای و زنان تحت قدرت شوهران، این مجموعه مبین ایدئولوژی و سیستم فنودالی و پدرشاهی است که خلق را دربند دارد".

«حکا» در صفحه (93) می نویسد: " هر یک از ولایات کشور بمتابه محدودۀ مورد سکونت یک ملیت مشخص باید دارای شورای نمایندگان خلق و حکومت مشخص بخود بوده و به عنوان یک واحد ملی، دارای حق حاکمیت ملی باشد".

توضیح: این موضوع از جهات مختلف و بگونه مفصل در شماره اول "راه حقیقت" مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفته و در ویب سایت " پیام آزادی" به نشر رسیده است. و نظر و موضع «حکا» در تضاد با نظر لنین و استالین در مورد حل اصولی مسئله ملی در کشورهای کثیرالمله قرار دارد. بطور خلاصه: با این قسم تقسیم بندی توده های خلق به لحاظ ملیتی موجب جدائی و تفرقه بین پرولتاریا و سایر زحمتکشان ملیتهای مختلف کشور شده و آنها را بطور کامل در زیر سلطه فکری و فرهنگی بورژوازی ملیت خودش قرار می دهد. و این شیوه سیاست جداسازی تصنعی خلقهای ملیتهای مختلف کشور است که خلاف اصول انترناسیونالیستی است و عمداً توده ها از تحت حکومت دیکتاتوری دموکراتیک خلق و دیکتاتوری پرولتاریا بیرون کشیده شده و در زیر نفوذ ایده ها و فرهنگ ملیتهای مشخص قرار می دهد. و این امر تخطی از اصول سیاست پرولتری در رابطه به حل مسئله ملی و تأمین حقوق ملیتهای کشور است. این مسئله باب دندان عناصر و گروه های بورژوا ناسونالیست است. رفیق لنین می گوید: " این مسئله را حزب پرولتاریا باید در هر مورد جداگانه ای بطور کاملاً مستقل و از نقطه نظر مصالح تمام سیرتکامل



اجتماعی و نیز مصالح مبارزه ای پرولتاریا در راه سوسیالیسم حل کند". همچنین لنین در این مورد می گوید: "در مناطق خود مختار که خود اداره ای خود را درست دارند بر این اساس انجام یابد، که خود اهالی محل شرایط اقتصادی و معیشتی و ترکیب ملی اهالی و غیره را در نظر گیرند". لنین می گوید: "حزب پرولتاریا اداره امور مدارس و غیره را از صلاحیت دولت بیرون کردن و واگذاری آن باختیار مجالس ملی را جداً رد می کند. که خود مختاری ملی کارگران را که در دیگر محل زندگی می کنند و حتی در دستگاه های واحدی کاری کنند بنابراین آنها بفلان یا به همان "فرهنگ ملی" بطور مصنوعی از هم دیگر جدا می نمایند، ارتباط کارگران را با فرهنگ بورژوازی ملیتهای آن تقویت میکند، و حال آنکه وظیفه ای سوسیال دموکراسی اینست که فرهنگ بین المللی پرولتاریای تمام جهان را تقویت کند. مصالح طبقه کارگر ایجاب می کند که کارگران کلیه ملیتهای روسیه در سازمانهای پرولتری واحدی اعم از سیاسی، حرفه ای، کنوپراتیفی و تهنیدی و غیره متحد گردند. فقط یک چنین درآمیختگی کارگران ملیتهای گوناگون در سازمانهای واحدی است که به پرولتاریا امکان می دهد علیه سرمایه ای بین المللی و ناسیونالیسم بورژوازی پیروزمندانه مبارزه نمایند."

«حکا» در همین شماره شعله جاوید در صفحه (1) صحبت از پنج تضاد اصلی در جامعه افغانستان دارد از جمله:

- تضاد خلقهای ملیتهای مختلف کشور با نیمه فئودالیسم و بورژوازی کمپرادور.

- تضاد تمام ملیتها با سوسیال امپریالیسم و امپریالیسم.

- تضاد میان دسته بندیهای ارتجاعی.

- تضاد ملیتهای تحت ستم با شئونیسیم طبقه حاکم ملیت پشتون.

- تضاد زنان با شئونیسیم مردسالارانه.

توضیح: «حکا» در مورد ماهیت و موقعیت تضادهای جامعه برخوردار غیردیالکتیکی نموده و در مشخص کردن تضاد اساسی جامعه و تضادهای درون خلق به مضمون طبقاتی تضادها را در نظر ندارد. در حالیکه از تضادهای فوق تضاد خلقهای ملیتهای مختلف با فئودالیسم و بورژوازی کمپرادور از جمله تضاد اساسی جامعه است. و در آن شرایط تضاد بین خلق افغانستان و سوسیال امپریالیسم «شوروی» و دولت مزدور از جمله تضاد عمده بشمار می رفت. و در شرایط کنونی تضاد خلق های ملیتهای مختلف کشور با امپریالیستهای امریکائی و ناتو دولت دست نشانده از جمله تضاد عمده بشمار می رود. تضاد ملیتهای تحت ستم با شئونیسیم طبقه حاکم ملیت پشتون و تضاد زنان با شئونیسیم مرد سالارانه از جمله تضادهای درون خلق اند و حل آنها با حل تضاد اساسی و تضادهای اصلی جامعه میسر است. ملاحظه می شود که «حکا» درباره ماهیت و خصلت تضادهای جامعه دچار ذهنی گری شده و از یکطرف فرق بین تضاد اساسی و تضادهای اصلی و تضادهای اجتماعی را نکرده است و از جانب دیگر موقعیت تضاد اساسی و تضاد عمده در جامعه را (که یک مسئله اساسی در حل تضادها در پروسه انقلاب دموکراتیک نوین در کشوری باشد) درک نکرده است. و طبق نظر «حکا» مبارزه ضد شئونیسیتی و مبارزه با شئونیسیم مردسالارانه همطراز با مبارزه طبقاتی و مبارزه ملی ضد امپریالیستی قرار داده شده است. خاصاً که صحبت از «انقلاب ضد شئونیسیتی دارد». در حالیکه به لحاظ ماهیت تضاد اساسی، تضادی است که با حل آن تغییرات اساسی و کیفی در جامعه رونما می گردد. و همچنین بدون سرنگونی حاکمیت طبقات ارتجاعی منجمله طبقات حاکم ملیت پشتون، ستم ملی شئونیسیتی بر ملیتهای تحت ستم از بین نمی رود. و تحقق این نظر «حکا» در صورتی ممکن است که بفرض طبقات ارتجاعی یکی از ملیتهای تحت ستم در افغانستان طی یک کودتا و یا به شیوه ای دیگری با حمایت یک قدرت امپریالیستی و یا

قدرت ارتجاعی منطقه حاکمیت سیاسی طبقاتی طبقات فئودال و کمپرادورملیت پشتون را سرنگون کرده و خود برجایگاه حاکمیت آن قرار گیرد؛ در آن حالت ممکن است که شئون‌نویسم طبقات حاکم ملیت پشتون موقتاً رفع گردد؛ ولی بجای آن شئون‌نویسم ملیتی طبقات حاکم جدید بر ملیت پشتون و سایر ملیت‌ها برقرار خواهد شد. در این حالت منشأ اصلی شئون‌نویسم ملیتی طبقات فئودال و کمپرادورملیت پشتون پابرجای باقی می ماند.

«حکا» در شماره (6) صفحه دوم ماه سنبله سال (1371) در همین مورد چنین می نویسد: "شئون‌نویسم طبقه حاکم ملیت پشتون مورد ضربت قرار گرفته اما کاملاً سرنگون نشد و برای استقرار مجدد تلاش می کند. در حالیکه شئون‌نویسم طبقه حاکم ملیت تاجک تازه نیرومندی کسب کرده و برای تثبیت خود میکوشد. و فرجام این زور آزمائی دوجانبه کاملاً روشن نیست، سایر ملیت‌ها همچنان برای سرنگونی ستم ملی و کسب حق تعیین سرنوشت را پیش روی دارند".

توضیح: فهمیده نمی شود که «حکا» و شخص "ضیا" از دولت اسلامی دست نشانده امپریالیسم و دولت ارتجاعی پاکستان تحت رهبری ربانی- مسعود چه توقعی داشته تا به شئون‌نویسم طبقه حاکم ملیت پشتون خاتمه می داد؟ در حالیکه طبق "قرارداد پشاور" و براساس زدوبند بین امپریالیست‌های امریکائی و انگلستان، و امپریالیسم فدراسیون روسیه و دولت های ارتجاعی پاکستان، ایران و عربستان سعودی؛ سران احزاب و تنظیم‌های ارتجاعی اسلامی و بخش‌های از رژیم باندهای خلقی پرچمی‌ها و ملیشه های مزدور رشید دوستم و سید منصور نادری و دیگر گروه های ارتجاعی وطن فروش دولت اسلامی تشکیل گردید. و قرار شد که سران هریک از گروه های جهادی به نوبت ریاست این دولت رابعهه گیرند. دولت اسلامی به لحاظ ماهیت طبقاتی دیکتاتوری مشترک طبقات ارتجاعی حاکم ملیت‌های مختلف کشور بود. که به تناسب سهم در این دولت و تعداد نفوس ملیت‌ها باز هم سهم جناح‌های ارتجاعی مربوط به ملیت پشتون در دولت اسلامی بیشتر بود. و اینکه با تشدید اختلافات و اشتعال جنگ‌های ارتجاعی ویرانگر بین این گروه های رهزن و دشمن مردم، ربانی متعلق به ملیت تاجک با طرح تشکیل «شورای اهل حل و عقد» خود را در رأس دولت اسلامی ابقا کرد، مطلب دیگری بود. اما در آن شرایط کشور عملاً به بخش‌های مختلف بین این دارد دست‌ها های رهزن تقسیم شده و هریک از این گروه ها در مناطق زیر کنترل شان بشیوه ملوک الطوائفی و مطلق العنان حکومت می کردند. و در برخی از ولایات حتی شهرهای بزرگ کشور و برخی از ولسوالیها بین چند گروه تقسیم شده بود. ولایت کابل و چند ولایت دیگر از جمله ولایت پروان، کاپیسا، بدخشان، هرات، بادغیس، غور، فراه، نیمروز و قندهار (که تحت رهبری ملانقیب آخندزاده از تنظیم جمعیت اسلامی بود) و بخشی از ولایت تخار در کنترل قوماندان‌های "جمعیت اسلامی" ربانی "و شورای نظر" مسعود بود که در رأس دولت اسلامی قرار داشتند. و باقی ولایات براساس ملیتی بین تنظیم‌های مختلف جهادی و ملیشه ای تقسیم شده و هر کدام در مناطق تحت کنترل شان علاوه بر اعمال ستم طبقاتی بر ملیت خودی، ستم طبقاتی و ستم ملی شئون‌نویستی بر ملیت‌های دیگر اعمال می کردند. از جانب دیگر در شرایط جنگ بین گروه های اسلامی در عمل کمتر زمینه برای استقرار حکومت طبقات حاکم ارتجاعی ملیت تاجک میسر گردید تا بتوانند بر ملیت پشتون و سایر ملیت‌ها اعمال شئون‌نویسم بنمایند. با وجود آنهم اینرانی‌توان از نظر دور داشت که در همان اوضاع نیز برخی از هواداران تاجک حکومت ربانی احساسات برتری طلبانه (شئون‌نویستی) تبارز نمی دادند. و با تصرف کابل توسط گروه طالبان در سال 1996 حاکمیت طبقات ارتجاعی ملیت پشتون بر بخش اعظم (نود درصد خاک کشور) دوباره برقرار گردید. و دمار از خلق‌های مظلوم و ستم‌دیده مربوط به ملیت‌های تاجک، هزاره و ازبک و غیره ملیت‌ها و اقوام برآوردند و شئون‌نویسم ملیتی ملیت پشتون را بگونه خشن و فاشیستی آن علیه ملیت‌های غیر پشتون اعمال کردند. این برداشت «حکا» از مسئله جابجائی طبقات حاکم ارتجاعی ملیت‌های

مختلف کشور در رأس دولت اسلامی و اعمال ستم ملی شنونیستی آنها علیه خلقهای ملیتهای دیگر با واقعیت اوضاع آن زمان در افغانستان همخوانی ندارد.

رهبری «حکا» می نویسد: "شنونیسم طبقه حاکم ملیت پشتون سرنگون نشد و سایر ملیتهای تحت ستم برای سرنگونی ستم ملی شنونیستی و کسب حق تعیین سرنوشت این مبارزه را پیشرو دارند".

توضیح: چگونه ممکن است بدون سرنگونی سلطه و حاکمیت فئودالیسم و کمپرادوریزم و قطع سلطه امپریالیسم درکشورانواع ستم منجمله ستم ملی شنونیستی سرنگون شود؟ درحالیکه پایه های مادی این شنونیسم موقعیت اقتصادی و حاکمیت طبقاتی طبقات حاکم ملیت پشتون بوده و هست. برخلاف این نظر رهبری «حکا»، در آن شرایط و اوضاع تحت رهبری طبقات حاکم ارتجاعی ملیتهای تحت ستم این امکان برای توده های خلق ملیتهای تحت ستم وجود نداشت که "به حق تعیین سرنوشت" شان دستیابند. توده های ملیتهای تحت ستم تحت رهبری طبقات ارتجاعی ملیتهای شان به "کسب حق تعیین سرنوشت" دست نمی یابند. باز هم تکرار می نمایم که بدون سرنگونی حاکمیت طبقاتی فئودالیزم و کمپرادوریزم و طرد سلطه امپریالیسم ازکشور و ایجاد دولت دموکراتیک خلق به رهبری حزب کمونیست انقلابی، آزادی و دموکراسی و حق تعیین سرنوشت سیاسی برای هیچ ملیتی میسر نخواهد شد. همچنان که ربانی-مسعود در آن شرایط نمی توانستند ادعای نمایندگی ازخواستهای ملیتی ملیت تاجک را بنمایند، به همین صورت "هزاره خواهی های" رهبران "حزب وحدت اسلامی" و «ازبک خواهی» جنبش ملی-اسلامی" نمی توانست و نمی تواند نمایندگی ازخواست ملیتهای شان بنمایند. و ملیت خواهیهای آنها براساس همان ناسیونالیسم ارتجاعی و درجهت تأمین منافع طبقاتی خود آنها بوده و هست. تا از آن منحیث فشاری در برابر رقبای خود در دولت اسلامی و یا در شرایط کنونی دولت دست نشانده امپریالیستهای اشغالگر به منظور گرفتن سهم بیشتر در قدرت دولتی بوده و هست. و در شرایط کنونی زمره های برخی از سران طبقات ارتجاعی و یا نمایندگان آنها (مانند لطیف پدram پرچی خاین و وطن فروش و سرگروپ یکی از گروه های ملیشه ای مزدور سوسیال امپریالیسم «شوروی») از ملیتهای تاجک، هزاره و ازبک در طرح ایجاد مناطق فدرالی (فدرالیسم) در افغانستان به منظور تثبیت هرچه بیشتر پایه های قدرت حاکمیت طبقات ارتجاعی این ملیتها بوده و هست. به همین صورت طبقات حاکم ملیت پشتون از تحریک احساسات شنونیستی خلق ملیت پشتون به منظور حفظ و تداوم حاکمیت طبقاتی (دولتی) آنها استفاده کرده و می کنند. و فقط پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و تأسیس دولت دموکراتیک خلق درکشور می تواند توده های خلق ملیتهای مختلف کشور را به آزادی و موکراسی و حق تعیین سرنوشت واقعی برساند. و طرح "حق تعیین سرنوشت" ملیتهای مختلف کشور توسط «حکا» در آن شرایط (و حتی در شرایط کنونی افغانستان) تثبیت هرچه بیشتر حاکمیت طبقات ارتجاعی ملیتهای مختلف بر خلقهای این ملیتهاست. و این یک دیدگاه ناسیونالیستی درباره "حق تعیین سرنوشت" ملیتهای مختلف کشور است.

در شماره سوم شعله جاوید منتشره ماه دلو سال (1370) چنین می خوانیم: "از آنجاییکه تکیه طبقات حاکم بر شنونیسم ملیت پشتون (تکیه طبقات حاکم بر شنونیسم) یکی از عوامل اصلی دوام و سلطه استعمار و امپریالیسم، نیمه فئودالیسم و سرمایه داری کمپرادور بوده و هست... حزب کمونیست افغانستان برای پیشبرد مبارزه علیه نیمه فئودالیزم، سرمایه داری کمپرادور و امپریالیسم و خطر تجزیه کشور، مبارزه علیه شنونیسم طبقه حاکم ملیت پشتون را از وظایف اصلی مبارزاتی در راه پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین می داند".

توضیح: قبل از هرچیز مهمترین تکیه گاه طبقات حاکم ملیت پشتون موقعیت اقتصادی اجتماعی، حاکمیت طبقاتی (دولتی) آن بوده که با طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور از تعلق ملیتهای تحت ستم که

درحاکمیت دولتی شریک بوده و هستند) تکیه گاه اصلی استعمار و امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم درکشور را تشکیل می داده و می دهد. و شنونیسیم طبقات حاکم ملت پشتون ناشی از موقعیت طبقاتی و سیاسی آنهاست. و در شرایط یک و نیم دهه اخیر نیز اتکاء امپریالیستهای امریکائی و امپریالیستهای عضوناتورا تشکیل میدهد. قبل از تاریخ حدود 250 سال اخیر (دوران حاکمیت طبقات ارتجاعی ملت پشتون در افغانستان)، طبقات ارتجاعی ملیتهای مختلف اکثراً به منظور حفظ موقعیت و منافع طبقاتی و تداوم استثمار و ستم بر توده های خلق در برابر قدرتهای سلطه گر خارجی سرفرود آورده و در خدمت آنها قرار گرفته اند. در حالیکه برخلاف، خلفای ملیتهای مختلف کشور در طول تاریخ وجودی شان در این سرزمین با تفاهم و همبستگی و اتحاد در برابر متجاوزین و سلطه گران خارجی و قدرتهای امپریالیستی تا آخرین نفس از سرزمین خویش دفاع نموده اند. و در مورد دیگر: وظایف اصلی مبارزاتی کمونیستها، پرولتاریا و سایر زحمتکشان برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین قبل از همه مبارزه در جهت سرنگونی فئودالیزم، کمپرادوریزم و امپریالیسم تشکیل میدهد. و هیچ مبارزه ضد شنونیسیتی نمیتواند خلفای ملیتهای مختلف کشور را از سلطه ستم و استثمار "نیمه فئودالیزم و سرمایه داری کمپرادور" و سلطه امپریالیسم و مملیتهای تحت ستم را از شنونیسیم طبقات حاکم ملت پشتون نجات داده و خواستههای طبقاتی و ملی آنها را بر آورده سازد. در حالیکه تا حاکمیت طبقاتی طبقات ارتجاعی ملت پشتون سرنگون نشود (که این امر با سرنگونی نظام فئودالی و قطع سلطه امپریالیسم میسر است) شنونیسیم ملت پشتون سرنگون نمی شود. و موجودیت پایه های طبقاتی (قدرت دولتی) و حمایت قدرتهای امپریالیستی موجب بقای حاکمیت دولتی و ستم ملی شنونیسیتی آنهاست. و بطور کل عامل اصلی و عمده در تداوم سلطه امپریالیسم و استعمار در تاریخ گذشته و حال کشور حاکمیت طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور ملیتهای مختلف کشور بوده و هست. که طبقات ارتجاعی ملت پشتون در آن سهم بیشتری داشته و دارند. البته با سرنگونی این نظام از طریق انقلاب دموکراتیک نوین، سلطه استعمار و امپریالیسم نابود می شود. و برخلاف نظر «حکا» تنها با سرنگونی شنونیسیم ملت پشتون سلطه امپریالیسم و استعمار از بین نمی رود. و این دیدگاه «حکا» یک دیدگاه ناسیونالیستی درباره حل مسئله ملی بوده و یک دیدگاه اپورتونیسیتی است.

مطالب فوق گوشه ای اند از انحرافات اپورتونیسیتی «حزب کمونیست افغانستان» و تشکیل های ماقبل آن «هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان» و «سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان» که هیچگاهی حاضر نشده اند اشتباهات و انحرافات ایدئولوژیک-سیاسی و مواضع و عملکردهای انحرافی جدی شان را نقد نکرده و یا نقد و انتقادات مارانیز نپذیرفته اند. رهبری «حکا» در تشکیل «حزب کمونیست (مائونیست)» با همان شیوه ای سابق با بخشی از جناح اپورتونیسیتی "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" و «اتحاد انقلابی کارگران افغانستان» که دارای انحرافات دگماتیستی و اپورتونیسیتی بوده است به وحدت ایدئولوژیک-سیاسی رسیده و در سال 2004 میلادی «حزب کمونیست (مائونیست)» را تشکیل دادند. این "حزب" چنانکه اسناد آن در جنبش انقلابی پرولتاری (م-ل-م) افغانستان موجود اند؛ نه بر اساس مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی و طرد انحرافات اپورتونیسیتی صریح گروه های متشکله ای آن که بر مبنای نوعی معامله و گذشت متقابل از انحرافات همدیگر، تشکیل شده است. که بعد از تشکیل بر مبنای همین خطوط انحرافی اپورتونیسیتی عمل کرده و به معاملات پر منفعت ("ان جی او" داری) روی آورده و مشغول اجرای برنامه های قدرتهای امپریالیستی اشغالگر هستند. و طی این مدت تعدادی از کدرهای این حزب به ثروتهای نسبتاً هنگفتی دست یافته اند و باقی اعضای حزب از قبل "ان جی او" مربوطه ای شان با معاشهای دالری مناسب به زندگی نسبتاً آرامی رسیده اند. یکی از اعضای این حزب منحیث رئیس "ان جی او" مربوطه ای آن طی چهارده سال اخیر در تمام نشستهای بین المللی که بوسیله ای سران کشورهای امپریالیستی اشغالگر و دولتهای ارتجاعی و نهاد های امپریالیستی درباره باصطلاح افغانستان

تشکیل داده اند؛ شرکت می کند. این حزب درحالیکه در لفظ از «جنگ مقاومت ملی مترقی و جنگ خلق» صحبت می کند؛ لیکن در عمل بجای آماده کردن افکار توده های مردم و بسیج آنها در جهت براه اندازی جنبش آزادیبخش ملی و تدارک جنگ خلق، در جهت تطبیق برنامه های "ان جی او" ئی امپریالیستهای اشغالگر مشغول است. درحالیکه این "ان جی او" ها در عرصه های مختلف در جهت تخفیف تضاد بین خلق و امپریالیسم (در این شرایط امپریالیستهای اشغالگر امریکائی و ناتو که کشور را به مستعمره کشیده و به کشتار خلق و جنایات وحشیانه علیه آنها مشغول اند) و تضاد بین خلق و طبقات حاکم ارتجاعی فئودال و کمپرادور که در دولت دست نشانده استعمار جمع شده اند و در شرایط چهارده سال آخر تضاد عمده را در جامعه افغانستان تشکیل می دهند، فعالیت می کنند. این "حزب" که عضویت "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" را نیز داشت در سال (2006 میلادی بعد از اینکه «حزب کمونیست نپال (مائوئیست)» به رهبری پراچندای مرتد و خاین به منجلاپ اپورتونیسیم راست و رویونیسم غلطید و جنگ انقلابی خلق نپال را متوقف کرده و ارتش خلق را بنفع ارتجاع و امپریالیسم و دولت ارتجاعی هند خلع سلاح نمود و هسته های حاکمیت خلق را که در ده سال جنگ خلق در روستاهای نپال تشکیل شده بودند نابود کرده و اراضی و املاک فئودالان را که طی جنگ خلق بنفع خلق مصادره شده بود دوباره به مالکان آن مسترد کرده و رهبران این حزب در دولت ارتجاعی فئودال کمپرادوری تحت سلطه امپریالیسم و دولت هند شرکت کرده و پراچندا منحیث صدراعظم این دولت، یکبار دیگر تسلیمی ننگین و حقارتبارش را به پیشگاه طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور نپال و امپریالیسم بین المللی و دولت توسعه طلب هندا اعلام نمود. اما «حزب کمونیست (مائوئیست)» افغانستان این پرتگاه فاجعه بار را که رهبران رویونیست و مرتد «حزب کمونیست نپال (مائوئیست)» برای خلق نپال و پرولتاریای جهان بمیان آورده اند؛ «آستان پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در نپال» ارزیابی کرده و طبق اسناد خودش آنرا بابرگزاری «مجالس باشکوه» در داخل کشور و بیرون از مرزهای کشور (آنطرف "خط دیورند") تجلیل کرد. "سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتاری)" بر اساس وظیفه انقلابی اش برنامه و اساسنامه و نظرات و مواضع اپورتونیستی و عملکردهای غیر پرولتاری «حزب کمونیست (مائوئیست)» افغانستان را در اسنادی زیر عنوان: "نقدی بر برنامه و اساسنامه «حزب کمونیست (مائوئیست)» افغانستان"، پاسخ به حملات اپورتونیستی «حزب کمونیست (مائوئیست)»، "افتراء، توطئه گری و انکار حقایق زیر عنوان "ارزیابی از یک نقد...!" (بخش اول و دوم) و اسناد دیگری، مورد نقد و بررسی قرار داد. امار هبری «حزب کمونیست (مائوئیست)» نه اینکه نقد مارا نپذیرفت که در برابر نقد اصولی ما به وقیحترین شکلی علیه من فحاشی کرده و اتهامات بی اساسی را وارد نمود.

### مؤخره:

سازمان جوانان مترقی با خط انقلابی پرولتاری (م-ل-ا) پنجاه سال قبل بوسیله تعدادی از روشنفکران مترقی برهبری فقید رفیق اکرم یاری تأسیس گردید. خط انقلابی این سازمان مسیر مبارزه انقلابی را در جهت سرنگونی طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و قطع سلطه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی مشخص کرده و جنبش دموکراتیک نوین را براه انداخت. رفیق اکرم یاری منحیث پیشگام جنبش کمونیستی (م-ل-ا) در افغانستان تا قبل از مرخصی در استحکام خط انقلابی پرولتاری مبارزه کرد؛ ولی فرصت نیافت تا با تداوم مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی علیه اشکال اپورتونیسم و انواع رویونیسم این خط را هر چه بیشتر تقویت کرده و جنبش کمونیستی را استحکام بخشد. خطوط انحرافی سنتریستی و اکنومیستی "س ج م" را به انحلال کشانده جنبش دموکراتیک نوین را متلاشی کردند. بعد از انحلال "س ج م" و فروپاشی "ج د ن"، خط اپورتونیستی «گروه انقلابی...» برهبری داکتر فیض بر بخش بزرگی از این جنبش برای چند سال مسلط شد. اما بعد از انحلال "س ج م" مبارزه انقلابی بر مبنای (م-ل-ا) توسط تعدادی از روشنفکران هوادار جریان

دموکراتیک نوین در چوکات محافل و گروه های کوچک ادامه یافت. بعد در جریان دهه پنجاه خورشیدی "سرخا"، "دپکا"، "اخگر"، "ساما"، "سازمان پیکار...." و "ساوو" تشکیل گردیدند. لیکن اکثریت این تشکلات تا آخرین دهه دچار انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی شدند و جنبش انقلابی پرولتری را تضعیف کردند. در آغاز سال 1362 خورشیدی "سازمان پیکار برای نجات افغانستان مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی رادرجهت استحکام خط انقلابی (م-ل-ا) به پیش برد. و در نیمه اول دهه (60) خورشیدی گروه های چندی از خط اپورتونیستی و رویزیونیستی "ساما" گسست شان را اعلام کرده و در صف جنبش انقلابی پرولتری قرار گرفتند. از این تاریخ تا اوایل دهه هفتاد خورشیدی مذاکرات و مباحثاتی بین سازمان پیکار برای نجات افغانستان و بخشهای مختلف جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-ا) در جهت وحدت جنبش کمونیستی (م-ل-م) انجام گردید که به نتیجه نرسید. و در سال 1372 جناح اکثریت اپورتونیستی بر سازمان پیکار برای نجات افغانستان مسلط شده و جناح اقلیت (اصولیت انقلابی پرولتری) از آن انشعاب کرده و به مبارزه انقلابی در جنبش کمونیستی (م-ل-م) کشور ادامه داد. مابعد از انشعاب مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی را علیه انواع رویزیونیسیم و اشکال اپورتونیسیم در جنبش کمونیستی افغانستان و در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و جنبش کمونیستی بین المللی ادامه دادیم. از آن تاریخ تا کنون خط انقلابی پرولتری (م-ل-م) در جنبش کمونیستی روشن است و ماهیت انواع رویزیونیسیم و اشکال اپورتونیسیم افشاشده و تا حد زیادی تضعیف شده اند؛ اما برای طرد کامل آنها به مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی بیشتری نیاز است. و به همین سبب بخشهای مختلف جنبش کمونیستی (م-ل-م) نتوانستند به وحدت ایدئولوژیک-سیاسی رسیده و حزب کمونیست انقلابی را تشکیل دهند. در سه سال اخیر جنبش کمونیستی (م-ل-م) از جانب باندهای رویزیونیست و تسلیم طلب خادم استعمار و امپریالیسم از جمله «سازمان انقلابی افغانستان»، «ساما- ادامه دهندگان» و افرادی از «ساوو» مورد حملات ضدانقلابی و خصمانه قرار گرفته است. و ما سه بخش از جنبش کمونیستی (م-ل-م) مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی جدی را علیه این اپورتونیستها و رویزیونیستها که در خدمت امپریالیستهای اشغالگر و دولت دست نشانده آنها قرار گرفته اند بطور خاص و مبارزه علیه دیگر خطوط اپورتونیستی و رویزیونیستی را بطور عام به پیش برده ایم. بخشهای مختلف جنبش کمونیستی (م-ل-م) هنوز مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی سختی را به منظور غلبه بر اپورتونیسم و رویزیونیسیم پیش روی دارند. و ایجاد حزب کمونیست (م-ل-م) انقلابی همچنین وظیفه اساسی و مهم کمونیستهای انقلابی را تشکیل میدهد و مبارزه در جهت افشا و طرد اپورتونیسم و رویزیونیسیم از جنبش کمونیستی است که خط ایدئولوژیک-سیاسی استحکام میابد. همچنین بدون مبارزه علیه اپورتونیسم و رویزیونیسیم مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع ممکن نیست. در اوضاع فعلی جنبش کمونیستی (م-ل-م) افغانستان در موقعیت ضعیفی قرار داشته و در حالت پراکندگی بسر می برد و این پراکندگی ناشی از اختلافاتی است که منشأ ایدئولوژیک-سیاسی داشته و طی حدود سه دهه اخیر مانع عمده را در وحدت اصولی جنبش کمونیستی تشکیل میدهد. ما مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی را برای تصفیه جنبش کمونیستی (م-ل-م) از لوث اشکال اپورتونیسم و انواع و رویزیونیسیم و تقویت جنبش ادامه خواهیم داد. مبارزه علیه رویزیونیسیم و اپورتونیسم یک مبارزه طبقاتی است. در شرایط کنونی جنبش کمونیستی بین المللی دچار بحران و پراکندگی است و این بحران نه تنها بر مبارزه پرولتاریا و سایر زحمتکشان علیه امپریالیسم و ارتجاع در سطح جهان اثر منفی گذاشته است که اثرات سوئی بر جنبشهای انقلابی پرولتری در کشورهای مختلف جهان نیز داشته است. اکنون کمونیستهای انقلابی جهان دو وظیفه اساسی و مهم پیش روی دارند: پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی جدی علیه انواع رویزیونیسیم و اشکال اپورتونیسم در سطح کشورهای خودشان تا بتوانند زمینه را برای تشکیل احزاب کمونیست انقلابی آماده سازند. وظیفه دوم همزمان با پیشبرد مبارزه افشاگرانه علیه امپریالیسم و ارتجاع جهانی، مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی علیه انواع رویزیونیسیم و اشکال اپورتونیسم در سطح جهان است تا زمینه برای تشکیل یک انترناسیونال کمونیستی فراهم گردد. رفیق لنین می گوید: "اگر مبارزه علیه امپریالیسم به طور لاینفکی با مبارزه علیه اپورتونیسم

توأم نباشد، جز عبارت پردازی پوچ یا فریب چیزدیگری نخواهد بود". و علت اساسی بحران جنبش کمونیستی بین المللی نفوذ ورسوخ اپورتونیسیم وروزیونیسم دراحزاب وسازمانهای انقلابی پرولتری درکشورهای مختلف جهان است. وعدم موجودیت یک جنبش کمونیستی بین المللی قوی وگسترده درجهان این زمینه را برای امپریالیستهای غارتگروجنایتکاربه سرکردگی ابرقدرت امپریالیستی امریکا وارتجاع همدست آن(خاصتاً گروه های ارتجاعی اسلامی جنایتکارووحشی) میسر ساخته تا خلقهای زحمتکش را درچندین کشورجهان مورد تهاجم وتاخذ وتازنظامی قرار داده وبا سرکوب جنبشهای آزادی خواهانه ومترقی خلقهای این کشورها،به اهداف توسعه طلبانه ای شان دستیابند. فقط یک جنبش کمونیستی بین المللی نیرومند می تواند خلقهای زحمتکش جهان را علیه امپریالیسم وارتجاع جهانی بسیج کرده وباسازماندهی مبارزه انقلابی ضربات سنگینی برآنها وارد کند. سوسیالیسم وکمونیسم یگانه راه نجات پرولتاریا وخلقهای زحمتکش جهان ازاستثماروستم وغارتگری سرمایه داری جهانی وامپریالیسم می باشد.

- زنده باد مارکسیسم- لنینیسم- مائوئیسم!
- پیروزباد مبارزات انقلابی پرولتاریا وسایرزحمتکشان درسراسرجهان!
- مستحکم باد انترناسیونالیسم پرولتری!
- نابود باد امپریالیسم وارتجاع!

11 اکتوبر 2015

( پولاد )

